الفارسية للعرب
(۲)

متون فارسی

دورهٔ مقدّماتی

الدکتور محمد علی آذرشب

جامعة طهران

متــون فارســی

دورهٔ مقدّماتی

الفارسية للعرب

٢

متون فارسی

دورۀ مقدّماتی

الدكتور محمد علي آذرشب

جامعة طهران

الكتاب : متون فارسی - دورۀ مقدّماتی .

عدد النسخ : ٢٠٠٠ نسخة .

الطبعة الأولى : ١٤٢٣هـ / ٢٠٠٢م .

الناشر : مركز الدراسات الثقافية الإيرانية العربية .

المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية بدمشق .

عنوان المستشارية: دمشق . المرجة . ص.ب ٩٣٥١

هاتف: ٢٣١١١٥١/٢٣١١١٤٩ . فاكس: ٢٣١١١٤٧

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾

الحجرات ١٣

مقدّمه

بعد انتشار كتاب «الفارسية للعرب» تشجّعنا كثيراً على الإسراع في تقديم الأقسام الأخرى. فالجامعات ومراكز تدريس اللغة الفارسية في سورية تبنّت ذلك الكتاب، وتوالت الطلبات علينا من الجامعات العربية، وصدق ظنّنا أنّ الحاجة كانت ماسّة إلى كتاب لتدريس اللغة الفارسية خاص بالعرب، لما بين اللغتين العربية والفارسية من مشتركات واسعة تيسّر على الطالب العربي أن يتقدّم بسرعة في تعلّم اللغة الفارسية شرط أن يكون المنهج ناظراً إلى هذه المشتركات وأن يكون متدرّجاً في الدروس دونما تعقيد.

وإنني إذ أعترف بالفضل لمن تقدّمني في هذا المضمار، أدعو إلى استمرار هذه التجارب وإثرائها، وأرجو أن يقدّم من يكتب بعدي أفضل ممّا قدّمت.

لئن اهتمّ كتاب «الفارسية للعرب» بترسيخ الجملة الفارسية في ذهن الطالب، فإن هذا الكتاب يستهدف التأكيد على النصوص المبسّطة ليرتفع المتعلم إلى مستوى التعبير عن الأمور البسيطة.

حاولنا أن يكون الكتاب مكثّفاً ليسهل نشره وتداوله، وهذا يتطلّب من المعلّمين والمتعلّمين الكرام الاستزادة من التمارين المماثلة.

والنصوص التي اخترناها منتقاة من الكتب الدراسية، لأنها المعتمدة لغة وأسلوباً وكتابةً في اللغة الفارسية الرسمية بإيران.

أشكر كلّ من ساهم في تنقيح الكتاب وأبدى ملاحظات بشأن فصوله، وأخصّ منهم الدكتور محمد حسن الحائري أستاذ اللغة الفارسية في «جامعة العلامة الطباطبائي» المنتدب حالياً لتدريس هذه اللغة في الجامعات السورية، والدكتورة ندى حسون مدرّسة اللغة الفارسية في جامعة دمشق.

إن هذا الإقبال العام والأكاديمي على دراسة اللغة الفارسية في سورية - وربما يكون له نظير في سائر البلاد العربية - يدلّ على حركة حياة في الأمة نحو استعادة التواصل الحضاري بين أجزائها.

أسأل الله أن يوفّقنا لكل ما من شأنه خدمة هذا التواصل أو «التعارف»، فهو السبيل الوحيد لعودتنا الحضارية إلى الساحة العالمية، والله ولي التوفيق.

الدكتور محمد علي آذرشب

دمشق - شهر رمضان المبارك ١٤٢٣هـ

تشرين الثاني ٢٠٠٢م

دوستان جدید

درس اوّل

زنگ تفریح زده شد. بچّه‌ها با خوشحالی به حیاط مدرسه آمدند. احمد تنها ایستاده بود وبه بچه‌ها نگاه‌می‌کرد.

عدّه‌ای از بچّه‌ها مشغول بازی بودند. احمد در میان آنها محمود را شناخت. محمود ساعت قبل، درس را خوب خوانده‌بود. محمود دوستان بسیاری داشت. احمد خیلی دلش می‌خواست با او دوست شود. در همین فکر بود که محمود به طرف او آمد، سلام‌کرد وگفت: چرا تنها ایستاده‌ای؟ بیا برویم بازی کنیم.

محمود بچّه‌های دیگر را هم صدا کرد وگفت: بچّه‌ها، بیایید ما یک دوست تازه پیدا کرده‌ایم. باید بازی خودمان را به او هم یادبدهیم.

ترجمه[1]

الأصدقاء الجدد

دُقَّ جرس الفرصة. الأولاد جاءوا بسرور إلى ساحة المدرسة. كان أحمد واقفاً وحده (وحيداً)، وكان ينظر إلى الأولاد.

عدد من الأولاد كانوا مشغولين باللعب. أحمد عرف محموداً بينهم. محمود

(١) حاولنا أن تكون الترجمة في الكتاب قريبة من النص بألفاظه لغاية تعليمية، دون أن نراعي الأسلوب الأفضل في الترجمة.

كان قد قرأ الدرس جيداً في الساعة السابقة. كان لمحمود أصدقاء كثيرون. أحمد كان يود كثيراً أن يصادقه. كان في هذا التفكير إذ جاء محمود تجاهه، سلّم وقال: لماذا تقف وحيداً؟ تعال نذهب لنلعب.

محمود دعا الأولاد الآخرين أيضاً وقال: يا أولاد، تعالوا نحن وجدنا صديقاً جديداً، يجب أن نعلّمه لعبتنا.

ملاحظات

◎ **زنگ**: جرس. **زنگ را زد**: دَقّ الجرس. **زنگ زده شد**: دُقَّ الجرس. **زنگ تفريح**: جرس الاستراحة. **زنگ كلاس**: جرس الدرس. **تفريح**: كلمة عربية تعني بالفارسية الاستراحة والنزهة.

◎ **بچّه**: طفل. **بچّه ها**: الأطفال، الصبيان. **بچّه ها بياييد**: تعالوا يا أولاد، وتستعمل بين الشباب أيضاً.

◎ **خوشحال**: مسرور. **خوشحالى**: سرور. **خوشحالم**: أنا مسرور. **از ديدنت خوشحالم**: أنا مسرور لرؤيتك.

◎ **حياط**: فناء، ساحة.

◎ **تنها**: وحيداً، لوحده.

◎ **ايستاد**: وقف. **ايستاده**: واقف. **ايستاده است**: (ماضي نقلي). **ايستاده بود**: (ماضي بعيد).

◎ **نگاه مى‌كرد**: كان ينظر (ماضي استمراري).

◎ **عدّه**: العدد، مجموعة. **عده اى**: عدد، جماعة.

◎ **مشغول بود**: كان مشغولاً. **مشغول بازى بود**: كان مشغولاً باللعب. **مشغول مطالعه بود**: كان مشغولاً بالمطالعة. **مشغول صحبت بود**: كان مشغولاً بالكلام. **مشغول خانه دارى بود**: كان مشغولاً بتدبير المنزل.

◎ **در ميان آنها**: بينهم. **در ميان بچّه ها**: بين الأولاد. **در ميان مردم**: بين الناس.

◎ **شناخت**: عرف. **مى شناسم**: أعرفُ. **زمين شناس**: خبير الأرض (جيولوجي).

كارشناس: خبير. **هواشناسى:** علم الأنواء الجوية.

◎ **ساعت قبل:** الساعة السابقة. **روز قبل:** اليوم السابق. **سال قبل:** السنة السابقة.

◎ **خواند:** قرأ. **مى خواند:** يقرأ (مضارع). **خوانده بود:** (ماضى بعيد). **خوانده است:** (ماضى نقلى).

◎ **دلش مى‌خواست:** كان يريد قلبه (كان يودّ). **دلم مى‌خواهد:** أودّ.

◎ **دوست:** صديق. **دوستى:** صداقة. **انجمن دوستى:** جمعية الصداقة. **دو كشور دوست:** البلدان الصديقان. **دوست دارم:** أحبّ. **دوستت دارم:** أحبك. **دوست شد:** صَادَق. **با او دوست شد:** صادَقَهُ.

◎ **در همين فكر بود:** كان في هذا التفكير. **فكر مى كنم:** أفكّر، أظنّ، أعتقد. **متفكّر:** مفكّر. **متفكّران:** مفكّرون.

◎ **به طرف:** باتجاه. **به سوى:** باتجاه. **طرف:** جانب. **طرفين توافق كردند:** اتفق الطرفان. **بيا برويم بازى كنيم:** تعال نذهب لنلعب، هيا تعال لنلعب. **بيا برويم استراحت كنيم:** هيا تعال لنستريح.

◎ **ديگر:** الآخر. **ديگران:** الآخرون. **يكى ديگر:** واحد آخر. **بار ديگر:** مرة أخرى.

◎ **صدا:** صوت. **صدا كرد:** نادى، دعا.

◎ **تازه:** جديد، عُرّبت إلى طازج.

◎ **پيدا كرد:** وَجَدَ، عَثَرَ. **پيدا شد:** وُجِد، عُثِر عليه.

◎ **ياد داد:** عَلّم. **ياد گرفت:** تعلّم. **ياد:** ذكر. **بياد خدا باشيد:** كونوا في ذكر الله.

دستور (١)

■ **بـ + بُن[١] فعل مضارع = فعل امر براى مفرد مخاطب.**

مثال: بـ + نويس ← بنويس.

■ **بـ + بن فعل مضارع + يد = فعل امر براى جمع مخاطَب.**

(١) جذر.

مثال: بـ + دان + ید ← بدانید.

■ بـ + بن مضارع + شناسه[1] = فعل مضارع التزامی.

مثال: بـ + رو + م ← بروم.

■ می + فعل ماضی = ماضی استمراری.

مثال: می + دوید ← می دوید.

تمرین ۱ | جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید

۱- زنگ کلاس ساعت هشت، وزنگ تفریح ساعت یک ربع به نه زده می‌شود.

۲- همهٔ بچّه ها در حیاط مدرسه خوشحال بودند.

۳- با خوشحالی به خانه برگشتند.

۴- احمد تنها در پارک قدم می‌زد.

۵- عده ای از بچّه ها بازی می‌کردند.

۶- کشاورزان مشغول کار بودند.

۷- من در میان بچّه‌ها حمید را شناختم.

۸- علی دیروز به مسافرت رفت.

۹- من دوستان بسیاری دارم.

۱۰- دلم می‌خواست او را ببینم.

۱۱- دلش می‌خواست به من کمک‌کند.

۱۲- در همین فکر بودم که علی را دیدم.

۱۳- در همین فکر بود که محمود به طرف او آمد.

۱۴- بیا برویم بازی کنیم.

۱۵- بیا برویم کمی گردش کنیم.

۱۶- محمود بچّه ها را صدا کرد.

---

(۱) اللواحق الفاعلية.

۱۷- من دوستم را صدا کردم.

۱۸- دوست تازه پیدا کردم.

۱۹- میوهٔ تازه از بازار خریدم.

۲۰- تازه[1] از سفر برگشته است.

تمرین ۲ جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید

١- دُقَّ جرس الفرصة.

٢- التلاميذ جاؤوا إلى ساحة المدرسة مسرورين.

٣- كان أحمد يقف وحيداً.

٤- كان أحمد ينظر إلى الأولاد.

٥- كان عدد من الطلاب مشغولين باللعب.

٦- كان حميد في الساعة السابقة يلعب في ساحة المدرسة.

٧- لي أصدقاء كثيرون.

٨- كان لمحمود أصدقاء كثيرون.

٩- كان أحمد يود أن يصادقني.

١٠- كنت أود أن أصادقه أيضا.

١١- كنت في هذا الفكر إذ رأيت عليا.

١٢- كان في هذا الفكر إذ جاء أحمد باتجاهه.

١٣- لماذا أنت واقف وحيدا؟!

١٤- هيا لنلعب.

١٥- دعا محمود الأولاد الآخرين.

١٦- تعالوا يا أولاد! عثرنا على صديق جديد.

١٧- يجب أن نعلمه لعبتنا.

---

(١) تعني هنا لتوه، أخيرا.

۱۸- يدقُّ جرس الدرس في الساعة الثامنة صباحاً.

۱۹- ذهبت نحو محمود وسلّمت عليه.

۲۰- أحمد عرف محموداً بين الأولاد.

تمرین ۳ — پرسش

۱ـ زنگ تفریح کی زده می‌شود؟

۲ ـ پس از زنگ تفریح بچّه‌ها چه کردند؟

۳ ـ احمد در حیاط مدرسه چه می‌کرد؟

۴ ـ آیا در حیاط مدرسه با دوستانت بازی می‌کردی؟

۵ ـ ساعت قبل کجا بودی؟

۶ ـ محمود به طرف که (کِی، چه کسی) آمد؟

۷ ـ محمود به او چه گفت؟

۸ ـ محمود به بچّه‌های دیگر چه گفت؟

۹ ـ احمد دلش چه می‌خواست؟

۱۰ ـ نام دوست تازهٔ بچّه‌ها چه بود؟

تمرین ۴ — جمله های زیر را کامل کنید

۱ ـ زنگ تفریح .... وبچّه‌ها با .... به حیاط مدرسه آمدند.

۲ ـ احمد .... ایستاده بود، وبه بچّه ها ....

۳ ـ .... از بچّه ها .... بازی بودند.

۴ ـ احمد .... محمود را شناخت.

۵ ـ محمود .... درس را خوب ....

۶ـ احمد خیلی .... با او دوست شود.

۷ ـ در .... که محمود به .... آمد سلام ....

وگفت چرا تنها ....

۸ ـ وحید بچّه های دیگر را ....

۹ ـ بچّه ها .... ما یک دوست .... پیدا کرده ایم.

۱۰ـ باید بازی خودمان را به او هم ....

تمرین ۵ | **با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید**

زنگ تفریح ـ خوشحالی ـ حیاط ـ تنها ـ نگاه می کرد ـ عدّه ای ـ مشغول بازی ـ شناخت ـ سال قبل ـ دلش می‌خواست ـ در همین فکر بودم ـ به طرف او ـ سلام کرد ـ بیا برویم ـ صدا کرد ـ تازه ـ یاد داد .

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

تمرین ۶ | **پنج فعل از هر یک از افعال ذیل یاد کنید وبا آنها جمله بسازید**

امر برای مفرد مخاطب ـ امر برای جمع مخاطب ـ مضارع التزامی ـ ماضی استمراری.

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

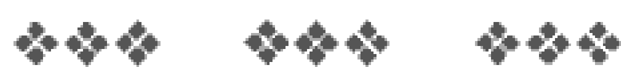
....

....

....

....

....



ح

کوکب خانم

درس دوّم

کوکب خانم، مادر عباس، زن پاکیزه وبسا سلیقه‌ای است. او سطل شیر را همیشه در جای خنک نگاه‌می‌دارد. روی سطل پارچه‌ای می اندازد تا گرد وخاک بر آن ننشیند وپاکیزه بماند.

کوکب خانم هر روز از شیر چیزی درست می کند. گاهی به آن مایهٔ پنیر می‌زند وپنیر درست می‌کند. گاهی مایهٔ ماست می‌زند وماست می‌بندد. وگاهی از ماست کره می‌گیرد.

روزی عدّه‌ای سرزده به خانهٔ آنها آمدند. کوکب خانم با تخم مرغ نیمرو درست کرد. نان وکره وماست وپنیر هم سر سفره گذاشت. همه از مهمان‌نوازی وسلیقهٔ کوکب خانم تعریف کردند. وقتی آنها سیر شدند خدا را شکر کردند که این همه نعمتهای خوب آفریده است.

ترجمه

السيدة كوكب

السيدة كوكب أم عباس امرأة نظيفة وصاحبة ذوق. تحفظ سطل الحليب دائماً في محل بارد. وتلقي على السطل قطعة قماش كي لا يجلس (كي لا يقع) عليه غبار وتراب ويبقى نظيفاً.

السيدة كوكب تصنع كل يوم من الحليب شيئاً. أحياناً تضرب فيه (تخلط

فيه) منفحة الجبن وتصنع جبناً. وأحياناً تضرب (تخلط) منفحة اللبن وتشد (تصنع) اللبن. وأحياناً تأخذ (تستخلص) من اللبن زبداً.

في يوم جاء عدد (عدة أشخاص) إلى بيتهم فجأة. السيدة كوكب صنعت من البيض طعام البيض المقلي. ووضعت فوق المائدة أيضاً خبزاً وزبداً ولبناً وجبناً. الجميع أثنوا على ضيافة وذوق السيدة كوكب. حينما شبعوا شكروا الله إذ خلق هذه النعم الجيدة كلّها.



◎ **مادر**: أم. **پدر**: أب. **خواهر**: أخت. **برادر**: أخ.

◎ **خُنک**: بارد (لطيف البرودة). **سَرد**: بارد. **گرم**: ساخن. **داغ**: حار. **وِلَرْم**: دافئ.

◎ **پارچه**: قماش. **یک پارچه**: جميعاً، بانسجام. **ملت یک پارچه قیام کرد**: ثار الشعب بأجمعه.

◎ **پاکیزه**: نظيف. **پاک**: طاهر.

◎ **چیز**: الشيء. **یک چیز**: شيء. **چیزها**: أشياء.

◎ **مایه**: منفحة.

◎ **درست می کند**: يصنع. **درست**: صواب. **نادرست**: عدم الصواب. **درستکار**: شخص صحيح العمل.

◎ **گاهی**: أحياناً. **گاه**: زمان. **گاه وبیگاه**: بين آونة وأخرى.

◎ **می زند**: يضرب، وفي الدرس وردت بمعنى يخلط بالحليب.

◎ **می بندد**: يشدّ، وردت في الدرس لشدّ الحليب وتحويله إلى لبن.

◎ **می گیرد**: يأخذ، ووردت في الدرس بمعنى الاستخراج والاستخلاص. **گرفت**: أخذ.

◎ **سرزده**: بدون خبر، فجأة.

◎ **تخم مرغ**: بيض الدجاج. **تخم**: بيض، بذر. **تخم پاشی**: نثر البذور.

◎ **نیمرو**: البيض المقلي.

◎ **سفره**: مائدة. **سفرهٔ پارچه‌ای**: مائدة قماشية. **سفرهٔ نایلونی**: مائدة من النايلون.

◎ **مـهمان**: ضيف. **مهمانخانــه**: فندق. **مـهمان نـواز**: مضياف. **مـهمان‌نـوازی**: كـرم الضيافة.

◎ **سليقه**: ذوق. **با سليقه**: صاحب ذوق. **بی‌سليقه**: عديم الذوق.

◎ **تعريف كرد**: أثنى. **تعريفــی ندارد**: لا يستحق الثناء.

◎ **سير**: شبعان. **گرسنه**: جوعان. **تشنه**: عطشان.

◎ **شكر كرد**: شكر. **خدا را شكركرد**: شكر الله.

◎ **آفريده است = خلق كرده است**: خَلَقَ.



■ **صفت مفعولی + بود = ماضی بعيد.**

مثال: خورده + بود = خورده بود.

■ **صفت مفعولی + است + شناسه = ماضی نقلی.**

مثال: نشسته + است + م = نشسته استم ← نشسته ام.

■ **صفت مفعولی + باش + شناسه = ماضی التزامی.**

مثال: رفته + باش + يم ← رفته باشيم.

■ **صفت مفعولی + شد + شناسه = فعل مجهول.**

مثال: ديده + شد + يد ← ديده شديد[١].

تمرين ١ | **جمله های زير را به عربی ترجمه كنيد**

١- كوكب خانم مادر عباس است.

٢- او زنی پاكيزه وبا سليقه است.

---

(١) لمزيد من التوضيح راجع الكتاب الأول.

۳- سطل شیر را در جای خنک نگاه می‌دارد.

۴- روی سطل پارچه‌ای می‌اندازد.

۵- نباید بر سطل شیر گرد وخاک بنشیند.

۶- سطل شیر باید پاکیزه بماند.

۷- کوکب خانم از شیر پنیر وماست وکره درست می‌کند.

۸- به شیر مایهٔ پنیر می‌زند وپنیر درست می‌کند.

۹- گاهی به شیر مایهٔ ماست می‌زند وماست می‌بندد.

۱۰- گاهی از ماست کره می‌گیرد.

۱۱- عدّه‌ای سرزده به خانه ما آمدند.

۱۲- با تخم مرغ، نیمرو درست کرد.

۱۳- سر سفره نیمرو وکره وپنیر وماست گذاشت.

۱۴- از سلیقهٔ کوکب خانم تعریف کردند.

۱۵- سلیقهٔ من در تهیّه غذا خوب است.

۱۶- سلیقهٔ او در انتخاب لباس عالی است.

۱۷- کوکب خانم مهمان‌نواز است.

۱۸- مردم حلب خوب ومهمان‌نوازند.

۱۹- سیر شدیم وخدا را شکر کردیم.

۲۰- خداوند نعمتهای خوبی آفریده است.

تمرین ۲ | **جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید**

١- السيدة كوكب والدة عباس.

٢- أمي امرأة نظيفة وصاحبة ذوق.

٣- ينبغي أن نضع سطل الحليب في مكان بارد.

٤- يجب أن لا يقع الغبار والتراب على الحليب.

٥- نصنع من الحليب جبناً ولبناً وزبداً.

٦- جاء أصدقائي فجأة إلى منزلنا.

٧- أنا أحبُّ البيض المقلي.

٨- وضعنا فوق المائدة خبزاً وجبناً وزبداً.

٩- أثنى الجميع على ذوق السيدة كوكب.

١٠- حينما شبعوا شكروا الله أن خلق كلّ هذه النعم الطيّبة.

تمرین ۳ — پرسش

۱ ـ کوکب خانم مادر کیست؟

۲ ـ او چگونه زنی است؟

۳ ـ سطل شیر را در کجا نگاه می‌دارد؟

۴ ـ روی سطل چه می‌اندازد؟ چرا؟

۵ ـ کوکب خانم از شیر چه درست می کند؟

۶ ـ او برای مهمانان چه درست‌کرد؟

۷ ـ سر سفره چه چیز گذاشت؟

۸ ـ مهمانان از چه تعریف‌کردند؟

۹ ـ وقتی سیر شدند چه کردند؟

۱۰ـ این همه نعمتهای خوب را که (کِی، چه کسی) آفریده است؟

تمرین ۴ — جمله های زیر را کامل کنید

۱ ـ مادر عباس زن .... **وبا** .... **است.**

۲ ـ سطل شیر را در جای .... **نگاه** ....

۳ ـ روی سطل .... **می اندازد.**

۴ـ نباید گرد وخاک بر شیر ....

۵ـ هر روز از شیر چیزی ....

۶ـ به آن مایهٔ پنیر .... وپنیر ....

۷ـ گاهی مایهٔ ماست .... وماست ....

۸ـ گاهی از ماست کره ....

۹ـ روزی عدّه ای .... به خانه آنها آمدند.

۱۰ـ با تخم مرغ .... درست کرد.

۱۱ـ نان وکره وماست وپنیر هم .... گذاشت.

۱۲ـ او مهمان .... است.

۱۳ـ همه از .... نوازی او .... کردند.

۱۴ـ از سلیقهٔ او هم ....

۱۵ـ مهمانان خدا را ....

تمرین ۵ | **با هر یک از کلمه های زیر جمله بسازید**

پاکیزه ـ با سلیقه ـ سطل شیر ـ خنک ـ پارچه ـ درست می کند ـ مایهٔپنیر ـ عدّه ای ـ سر زده ـ نیمرو ـ سفره ـ مهمان نوازی ـ سلیقه ـ تعریف کرد ـ سیر شد ـ شکر کرد ـ نعمتها ـ آفریده است.

تمرین ۶ | **پنج فعل از هر یک از افعال ذیل یاد کنید وبا آنها جمله بسازید**

ماضی بعید ـ ماضی نقلی ـ ماضی التزامی ـ فعل مجهول.

روباه وخروس

درس سوّم

روزی روباهی از کنارِ دِهی می‌گذشت. چشمش به خروسی افتاد. پیش رفت وسلام کرد وگفت: رفیق، پدرت بسیار خوش آواز بود. تو چه طور می‌خوانی؟

خروس گفت: اکنون می‌بینی که من هم مانند پدرم خوش آواز هستم.

خروس این را گفت وفوری چشمهایش را بست وآواز بلندی سَرداد. روباه بَرجَست و او را به دندان گرفت وفرار کرد.

سگهای ده او را دُنبال کردند. خروس به فکر چاره افتاد. به روباه گفت: اگر می‌خواهی که از دست سگها آسوده شوی، فریادکُن وبگو که این خروس را از دهِ شما نگرفته‌ام.

روباه با آن همه زیرَکی فَریب خورد. تا دهان باز کرد، خروس از دهانش بیرون جَست و به بالای درختی پرید.

روباه با ناامیدی به خروس نگاهی کرد وگفت: نِفرین بر دهانی که بی موقع باز شود!

خروس هم گفت: نِفرین بر چشمی که بی‌موقع بسته‌شود!



ترجمه

الثعلب والديك

في يوم من الأيام، كان ثعلب يمرّ من جانب قرية. وقعت عينه على ديك، تقدّم، وسلّم، وقال: يا صديقي، أبوك كان حسن الغناء جداً. أنت كيف تقرأ (تغني)؟

قال الديك: الآن ترى أنني أيضاً مثلُ أبي حسنُ الغناء.

قال الديك ذلك، وعلى الفور أغمض عينيه، وبدأ بغناء مرتفع. وثب الثعلب وأخذه بأسنانه وهرب.

كلاب القرية تبعوه، الديك بدأ يفكر بوسيلة (بحيلة). قال للثعلب: إذا أردت أن ترتاح من يد الكلاب (إذا أردت أن تتخلص من الكلاب) اصرخ وقل: إن هذا الديك لم آخذه من قريتكم.

الثعلب، مع كل ذلك الذكاء، خُدِعَ. وما إن فتح فمه حتى وثب الديك خارج فمه، وقفز على شجرة.

الثعلب بيأس نظر إلى الديك، وقال: اللعنة على فم يُفتَح في غير وقته (في غير محلّه).

قال الديك أيضاً: اللعنة على عين تُغلَقُ في غير وقتها.

ملاحظات

◎ **روز**: اليوم. **روزى**: في يوم من الأيام.

◎ **روباه**: الثعلب. **روباهي**: ثعلب (نكرة).

◎ **از كنار**: بإزاء، من جانب. **كنار دريا**: بجانب البحر. **كناره**: حاشية. **كنار او**: بجانبه.

◎ **مى گذشت**: كان يمرّ (ماضي استمراري). **مـى گذرد**: يمـرُّ. **گذشـت**: مَـرَّ، عَفَـى. **باگذشت**: عَفُوّ، كثير الصفح.

◎ **چشمش به خروس افتاد = خروسى را ديد**: رأى ديكاً.

◎ **پيش رفت**: تقدَّمَ. **پيش**: أمام. **رفت**: ذهبَ. **پيشـرفت**: تقـدّم، تطـور. **پيـش نمـاز**: إمام الجماعة في الصلاة. **پيشانى**: جبهة (لأنها فـي مقدمة الوجه).

◎ **خوش آواز**: حَسَن الغناء. **خوش**: جيّد. **آواز**: غناء. **آواز خواند**: غنّى. **آواز خوان**: المغنّي، منشد. **خوش بيان**: جيّد البيان، بليغ. **خوش قيافه**: وسيم، جميل. **خوش خط**: جيّد الخط. **خوش اخلاق**: جيّد الأخلاق.

◎ **اكنون = كنون = حالا**: الآن.

◎ **سرداد**: أطلق. **آواز سرداد = آواز خواند = شروع به خوانـدن كـرد**: بدأ بالغناء، أطلق صوته بالغناء.

◎ **برجَسْت**: قَفَزَ. **برجَسته**: بارز.

◎ **دُنبال كرد**: تَبِعَ. **دُنبال مَنْ بيا**: اتبعني، تعال ورائي.

◎ **به فكر چاره افتاد**: بدأ يفكر بوسيلة. **چاره**: وسيلة للتخلص. **چـاره چيسـت**: ما الوسيلة؟ ما العمل؟. **بيچاره**: مسكين، الذي لا حيلة له.

◎ **آسوده**: مرتاح. **آسوده شد**: ارتاح. **آسايش**: الراحة. **آسوده خاطر**: مرتاح البال.

◎ **فرياد**: صراخ. **فرياد كرد**: صَرَخَ، صاحَ.

◎ **زيركى**: الذكاء، الدهاء. **زيرک**: ذكي، داهية.

◎ **فريب خورد - گول خورد**: انخدع.

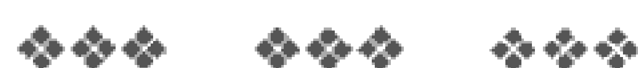
◎ **پريد**: قَفَزَ. **پرش = پريدن**: القفز.

◎ **نا اميدى**: يأس. **اميد**: أمل. **اميدوار**: مؤمِّل. **نا اميد**: يائس.

◎ **نفرين - لعنت**: اللعنة.

◎ **بى موقع**: في غير محلّه. **به موقع**: بِمَحَلّه.

◎ **در پايان = سر انجام**: في النهاية، في الخاتمة.



دستور (۳)

علاوه بر جمع فارسی که با (ها ـ ان) ساخته می شود، در زبان فارسی بسیاری از اسمهای عربی طبق قواعد عربی جمع می‌شوند، مانند:

(ین): مسلمین، مستکبرین، ظالمین.

(ون): روحانیون، ملّیون، انقلابیون.

(ات): امتحانات، استحکامات، معلومات.

(جمع تکسیر): کتب، شعرا، عیوب، اخلاق، البسه، ادبا، فضلا، مجالس.

تمرین ۱ — جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید

۱- روزی از کنار دهی می گذشتم.

۲- روباه از کنار دهی گذشت.

۳- چشمش به خانه‌ای افتاد.

۴- چشمش به خروسی افتاد.

۵- پیش رفتم وسلام کردم.

۶- او خوش آواز است.

۷- تو چه طور می‌خوانی؟

۸- اکنون می‌بینی.

۹- من هم مانند پدرم خوش آواز هستم.

۱۰- او خوش بیان وخوش قیافه است.

۱۱- فوری چشمهایش را بست.

۱۲- آواز بلندی سرداد.

۱۳- روباه برجست.

۱۴- خروس از دهانش بیرون جَست.

۱۵- او را به دندان گرفت.

۱۶- فرار کرد.

۱۷- او را دُنبال کردند.

۱۸- به فکر چاره افتاد.

۱۹- از دست سگها آسوده شد.

۲۰- این خروس را از ده شما نگرفته‌ام.

۲۱- روباه با آن همه زیرکی فریب‌خورد.

۲۲- تا دهان باز کرد، خروس از دهانش بیرون‌جَست.

۲۳- تا او را دیدم، فوری پیش رفتم وسلام‌کردم.

۲۴- تا از خانه خارج شدم، طوفان شروع شد.

۲۵- به بالای درختی پرید.

۲۶- با نا امیدی به خروس نگاهی‌کرد.

۲۷- نفرین بر مستکبرین.

۲۸- بی موقع صحبت‌کرد.

۲۹- بی موقع چشمش را بست.

۳۰- روباه خروس را گول‌زد، خروس هم روباه را فریب‌داد.

تمرین ۳ — جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید

١- في يوم من الأيام ذهبت إلى قرية.

٢- كنت أمرّ من جانب حديقة.

٣- تقدّمتُ وسلمتُ.

٤- كان أبوك حسن الغناء.

٥- كيف تغنّي؟

٦- الآن ترى أني مثل أبي حسنُ الغناء.

٧- على الفور أغمض عينيه.

٨- بدأ يغنّي بصوت مرتفع.

٩- كلاب القرية تبعوا الثعلب.

١٠- بدأتُ أفكّرُ بحيلة.

١١- إذا أردت أن تنجو من الكلاب اصرخ.

١٢- قل إني لم آخذ هذا الديك من قريتكم.

١٣- الثعلب ـ مع كل ذكائه ـ خُدع.

١٤- ما إن فتح فمه حتى وثب الديك خارج فمه.

١٥- ما إن جلست في الصف حتى دخل الأستاذ.

١٦- ما إن دخلت الغرفة حتى وقعت عيني على صديقي.

١٧- قفز على شجرة.

١٨- نظر الثعلب بيأس إلى الديك.

١٩- اللعنة على فم ينفتح في غير محلّه.

٢٠- اللعنة على عين تنغلق في غير محلها.

تمرين ٣ | پرسش

١- روباه از کجا می‌گذشت؟

٢- چشمش به چه چیز افتاد؟

٣- روباه به خروس چه گفت؟

۴- خروس چه جوابی داد؟

۵- خروس که فریب روباه را خورده بود چه کاری کرد؟

۶- روباه با خروس چه کرد؟

٧- سگهای ده چه کارکردند؟

٨- خروس پس از اینکه به فکر چاره افتاد به روباه چه گفت؟

٩- پس از اینکه خروس نجات یافت، به روباه چه گفت؟

١٠- در پایان حکایت خروس در پاسخ به روباه چه گفت؟

تمرین ۴ — جمله های زیر را کامل کنید

۱- روزی .... از کنار .... می گذشت.

۲- .... به خروس افتاد.

۳- پدرت بسیار .... بود.

۴- من هم .... پدرم خوش آواز ....

۵- فوری .... بست.

۶- روباه .... و او را به .... گرفت و ....

۷- سگهای ده او را ....

۸- خروس .... چاره افتاد.

۹- اگر می خواهی .... سگها .... شوی، فریاد کن.

۱۰- روباه با آن .... فریب خورد.

۱۱- تا دهان باز کرد ....

۱۲- خروس به .... پرید.

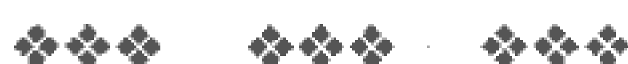
۱۳- روباه با .... به خروس نگاه کرد.

۱۴- نفرین بر دهانی که .... باز شود.

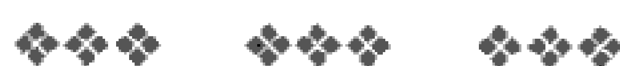
۱۵- نفرین بر چشمی که بی موقع ....

تمرین ۵ — با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بنویسید

از کنار ـ می گذشت ـ چشمش افتاد ـ خوش آواز ـ خوش قیافه ـ خوش بیان ـ اکنون ـ سر داد ـ برجست ـ به دندان گرفت ـ فرار کرد ـ دنبال کرد ـ به فکر چاره افتاد ـ آسوده شد ـ فریاد کرد ـ زیرکی ـ فریب خورد ـ نا امیدی ـ نفرین ـ بی موقع ـ به موقع.



تمرین ۶ | **ده جمله فارسی دارای جمع عربی بسازید**



ح

محمد بن زکریای رازی کاشف الکل

درس چهارم

در حدود هزار سال پیش، در شهری جوانی می‌زیست که بعدها به نام «رازی» شهرت پیدا کرد. وی بسیار کنجکاو ودقیق بود وبه کسب علم شوق فراوانی داشت. ریاضیّات، ستاره شناسی وبیشتر علوم زمان خود را در روزگار جوانی فرا گرفت. چون در آن زمان دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقهٔ بسیار پیدا کرد. کیمیاگران می‌خواستند مادّه‌ای به دست بیاورند که با آن فلزّات دیگر را به طلا تبدیل‌کنند.

رازی برای نیل به این مقصود روز وشب به آزمایشهای گوناگون می‌پرداخت. بر اثر همین آزمایشها به چشم‌درد مُبتلا شد. ناگزیر به پزشکی مراجعه کرد. گویند که پزشک برای معالجهٔ چشمهای رازی، پانصدْ سکهٔ طلا از او گرفت، وچنین گفت: «کیمیا این است، نه آنچه تو در جست وجوی آنی».

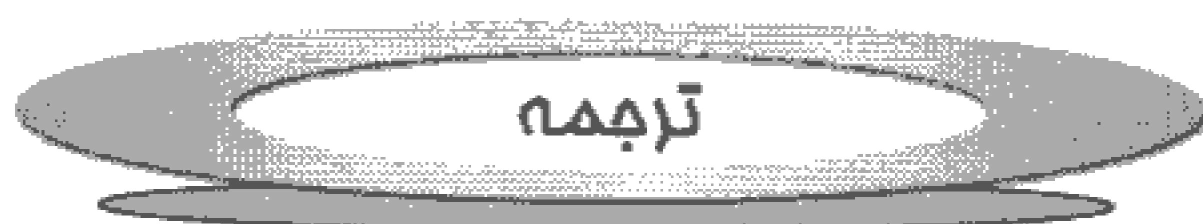
این سخن در «رازی» بسیار اثرکرد به تحصیل دانش پزشکی پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت، مدّتها عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد وشهرت فراوان یافت وبه وطن خود بازگشت. رازی در شهری بیمارستانی تأسیس کرد ودر آنجا به درمان بیماران وتدریس دانش پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران، او را برای مداوای بیماران به دربار خود دعوت می‌کردند.

رازی گذشته از مداوای بیماران واداره بیمارستانها، در حدود دویست وپنجاه کتاب نیز نوشته است. بیشتر این کتابها، مربوط به دانشِ پزشکی است. معروفترین آنها «حاوی» نام دارد. کتابهای مهمّ رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده است، وسالها استادان بزرگ در دانشگاههای مشهور جهان این کتابها را تدریس می‌کرده‌اند.

اَلْکُلْ که امروزه موارد استعمال فراوانی در صنعت وپزشکی دارد، از کشفیّات این دانشمند بزرگ است.

این پزشک ودانشمند وکاشف عالی‌مقام که از مفاخر بزرگ مسلمانان است در شهرری، همان جا که به دنیا آمده بود، درگذشت.



محمد بن زكريا الرازي مكتشف الكحول

قبل ألف عام تقريباً، كان يعيش في مدينة الري شاب، عُرف فيما بعد باسم «الرازي» كان سؤولاً ودقيقاً، وكان شديد الشوق لكسب العلوم. تعلّم الرياضيات والنجوم وأغلب علوم زمانه في أيام شبابه. ولما كان العلماء في ذلك الزمان يمارسون صنعة الكيمياء، هو أيضاً أحبّ هذا العمل كثيراً. أصحاب صنعة الكيمياء، كانوا يريدون الحصول على مادة يستطيعون بها أن يغيّروا الفلزات الأخرى إلى الذهب.

الرازي من أجل نيل (تحقيق) هذا الهدف كان يمارس ليل نهار تجارب مختلفة. وعلى أثر هذه التجارب أصيب بألم في العين. واضطر إلى مراجعة الطبيب. قيل إن الطبيب، من أجل معالجة عيني الرازي أخذ خمسمائة مسكوكة ذهبية، وهكذا قال: «هذه هي الكيمياء! لا هذا الذي أنت تبحث عنه».

هذا الكلام أثّر في «الرازي» كثيراً، ومن ذلك الحين مارس دراسة علم

الطب. فـي ذلك الزمان كانت بغداد مركزاً للعلم. الـرازي ذهـب إلـى هنـاك. ولمدة طويلة أنفق عمره فـي دراسة الطب ونال شهرة واسـعة، وعـاد إلـى وطنـه. الـرازي أسس فـي مدينة الـري مستشـفى، وهنـاك مـارس معالجـة المرضـى وتدريـس علـم الطب.

ولأنَّ الرازي قد عُرف (بأنه) أكبرُ طبيب فـي زمانـه، فإن كثيراً من الأمـراء كانوا يدعونه إلى ديارهم لمعالجة المرضى.

الـرازي ـ إضافـة إلـى معالجـة المرضـى وإدارة المستشـفى ـ كتـب أيضـاً فـي حدود مائتين وخمسين كتاباً. أكثر هذه الكتب ترتبط بعلم الطب. أشهرها يحمل اسم «الحاوي». الكتب المهمة للرازي تُرجمت إلى اللغات الأجنبية، ولسنين كان كبار الأساتذة يدرِّسون هذه الكتب فـي جامعات العالم الشهيرة.

الكحول الذي له اليوم استعمالات كثيرة فـي الصناعة والطب، من اكتشافات هذا العالم الكبير.

هذا الطبيب والعالم والمكتشف الكبير الذي هو من مفاخر المسلمين الكبرى، توفـي فـي مدينة الري .. المكان الذي ولد فيه نفسه.



◎ **هزار سال پيش**: قبل ألف سنة. **دو روز پيش**: قبل يومين. **چهار ســاعت پيــش**: قبل أربع ساعات.

◎ **مى زيست**: كان يعيش (ماضي استمراري). **زيســت**: حياة. **زيســت شناسى** : علم الأحياء.

◎ **شهرت پيدا كرد**: وجد شهرة، اشتهر.

◎ **بعدها**: بعد ذلك، بعد أمد، جمع (بعد) العربية.

◎ **كنجكاو**: باحث، محب الاستطلاع، سؤول.

◎ **شوق داشت**: كان له شوق. **مشتاق زيارت شما هستم**: مشتاق لزيارتكم.

◎ **فراوان = زياد**: كثير.

◎ **ستاره شناسی**: علم النجوم. **ستاره**: نجمة. **ستارگان**: نجوم.

◎ **بیشتر**: أكثر.

◎ **روزگار**: فترة، برهة، عصر.

◎ **جوانی**: الشباب. **جوان**: شاب. **جوانان**: الشبّان.

◎ **چون**: لأنه (لبيان السبب).

◎ **كيمياگرى**: صنعة الكيمياء، و(**گر**): لاحقة لبيان الحرفة، مثل: **كارگر** (العامل)، والياء مصدرية.

◎ **وى = او**: هو.

◎ **علاقه**: رغبة. **علاقه پيدا كرد**: وجد رغبة (وجد في نفسه رغبة). **علاقه دارد**: له رغبة. **من به مطالعه علاقه دارم**: لي رغبة في المطالعة. **او به فوتبال علاقه بسيار دارد**: له رغبة في كرة القدم.

◎ **مى خواستند**: كانوا يريدون (فعل ماضي استمراري). **خواست**: أراد. **مى خواهد**: يريد.

◎ **به دست بياورند**: ينالون، يحصلون. **پول زيادى بدست آورد**: حصل على مال كثير.

◎ **طلا** = **زَر**: ذهب.

◎ **تبديل كرد**: بدّل. **تمديد كرد**: مدّد. **تعمير كرد**: عمّر. **تنظيم كرد**: نظّم. **تبعيد كرد**: أبعد، نفى (إلى المنفى). **تمجيد كرد**: مجّد. **تعيين كرد**: عيّن. **مراجعه كرد**: راجع. **تأسيس‌كرد**: أسّس. **دعوت كرد**: دعا. **تحصيل‌كرد**: حصّل (العلم) أي درس. **تبديل كنند**: أن يبدّلوا (مضارع التزامي).

◎ **آزمايش**: تجربة، اختبار. **آزمايشگاه**: مختبر.

◎ **گوناگون**: متنوعة.

◎ **مى پرداخت**: كان يمارس (ماضي استمراري). **پرداخت**: مارس. **مى پردازد**: يمارس.

◎ **چشم درد**: ألم العين (ألم في العين). **كمر درد**: ألم الظهر.

◎ **سردرد**: صداع. **پادرد**: ألم الرِّجل. **دل درد**: ألم القلب (ألم في المعدة). **دندان درد**: ألم الأسنان.

◎ **ناگزیر**: اضطراراً، كان لابدّ.

◎ **جست وجو**: بحثٌ، طلبٌ.

◎ **آنی = آن هستی**.

◎ **دربار**: بلاط، مركز حكومة الملوك والأمراء.

◎ **مفاخر**: الذين نفخر بهم. **افتخار، افتخارات**: كلمات مستعملة في الفارسية.
افتخار کرد: افتخر.

◎ **آرزو**: أمل، رجاء، أمنية. **آرزو دارم**: أتمنّى. **آرزومند**: الراجي، المؤمّل.

دستور (۴)

انواع ضمیر

الف: شخصی؛

ضمیری است که جانشین اسم اشخاص شود. این ضمیر یا منفصل است یا متصل.

ضمیر شخصی منفصل: من، تو، او (= وی)، ما، شما، ایشان (یا آن ها).

ضمیر شخصی متصل: م ، ت ، ش ، مان ، تان ، شان، ضمیری است که به تنهایی استفاده نمی شود، ویا مفعولی است ویا اضافی.

ضمیر متصل مفعولی مانند: بردمت، بردمش، بردمان، بردتان، بردشان.

ضمیر متصل اضافی مانند: کتابم، کتابت، کتابش، کتابمان، کتابتان، کتابشان.

ملاحظه: م، ی، د، یم، ید، ند : به افعال به صورت فاعلی متصل می آید، و «شناسه» نامیده می شود[1].

---

(۱) أسميناها في الكتاب الأول: اللواحق الفاعلية.

در افعال مضارع : می روم، می روی، می رود، می رویم، می روید، می روند.

در افعال ماضی : رفتم، رفتی، رفت، رفتیم، رفتید، رفتند.

ب: ضمیر مشترک (یا ضمیر شخصی)؛

ضمیری است که با همه اشخاص فعل شریک شود. ومفهوم تأکیدی دارد.

مانند: من خود دیدم، تو خود دیدی، او خود دید، ما خود دیدیم، شما خود دیدید، ایشان خود دیدند.

ضمایر مشترک: خود، خویش، خویشتن.

ضمیر مشترک در گفت وگو با ضمیر متصل اضافی نیز استعمال می‌شود.

مانند: من خودم شنیدم، تو خودت شنیدی، او خودش شنید، ما خودمان شنیدیم، شما خودتان شنیدید، ایشان خودشان شنیدند.

ج: ضمیر اشاره؛

این: (برای نزدیک). آن: (برای دور).

جمع (این) : اینان، اینها.

جمع (آن) : آنان، آنها.

تمرین ۱ | **جملات زیر را به عربی ترجمه کنید**

۱- در حدود یکصد سال پیش تلفن اختراع شد.

۲- در حدود هزار سال پیش الْکُلْ کشف شد.

۳- رازی از مفاخر بزرگ مسلمانان است.

۴- شاعر فراتی در دیرالزور می‌زیست (زندگی می‌کرد).

۵- زبان فارسی را در دانشکدهٔ ادبیات فراگرفتم.

۶- وقتی که مریض می شویم باید به پزشک مراجعه‌کنیم.

۷- کیمیا این است، نه آنچه در جست وجوی آنی.

۸- (الحاوی) معروفترین کتابهای رازی است.

۹- رازی در شهرری بیمارستانی تأسیس‌کرد.

۱۰- بغداد در آن زمان مرکز علم بود.

۱۱- رازی در بغداد به تحصیل دانش پزشکی پرداخت.

۱۲- پزشک برای معالجه و عمل جرّاحی از بیمار پول می‌گیرد.

۱۳- امیران، رازی را برای مداوای بیماران (معالجهٔ بیماران ـ درمان بیماران) به دربار خود دعوت می‌کردند.

۱۴- رازی در شهرری درگذشت.

۱۵- کتابهای رازی به زبانهای خارجی ترجمه‌شده است.

تمرین ۲ | **جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید**

۱- قبل ما يقارب من ألف عام كان يعيش شاب في مدينة الري.

۲- هذا الشاب اشتهر فيما بعد باسم (الرازي).

۳- تلقى الرازي أكثر علوم زمانه في مدينة الري.

٤- كان هذا الشاب على درجة كبيرة من الشوق لعلوم زمانه.

٥- الكيمياويون في ذلك الزمان كانوا يريدون تبديل الفلزات الأخرى إلىالذهب.

٦- من أجل تحقيق هذا الهدف كان يمارس تجارب مختلفة.

۷- على أثر هذه التجارب ابتلي بألم في العين.

۸- قيل إن الطبيب أخذ لمعالجة عين الرازي مالا كثيرا.

۹- هذا الكلام أثر في كثيرا.

۱۰- الرازي ذهب إلى بغداد لأنها كانت آنئذ مركزا للعلم.

۱۱- كان الرازي قد عرف كأكبر طبيب في زمانه.

۱۲- كبار الأساتذة في جامعات العالم المشهورة كانوا يدرّسون كتب الرازي.
۱۳- هذا العالم والطبيب والمكتشف الكبير من مفاخر المسلمين الكبرى.
١٤- توفي الرازي في مدينة الري نفس المدينة التي ولد فيها.
١٥- نحن المسلمين نفخر بهؤلاء العلماء.

تمرین ۳ | **به سؤالات زیر پاسخ دهید**

۱- رازی ، چند سال پیش می‌زیست؟
۲- آیا رازی بسیار کنجکاو ودقیق بود؟
۳- رازی به چه چیز شوق فراوان داشت؟
۴- رازی کاشف چیست؟
۵- رازی غیر از پزشکی چه می‌کرد؟
۶- کیمیاگران قدیم چه می‌خواستند؟
۷- رازی بر اثر چه چیز به چشم‌درد مبتلا شد؟
۸- چشم پزشک به رازی چه گفت؟
۹- چرا رازی به بغداد رفت؟
۱۰- رازی در شهرری چه تأسیس کرد؟
۱۱- چرا امیران ، رازی را به دربار خود دعوت می‌کردند؟
۱۲- کتابهای رازی کجا تدریس می‌شد؟
۱۳- رازی چند کتاب نوشت، اغلب این کتابها مربوط به چه دانشی است؟
۱۴- آیا شما آرزو دارید از مفاخر کشورتان بشوید؟
۱۵- برای رسیدن به اهداف بزرگ علمی چه باید بکنید؟

تمرین ۴ | جمله های زیر را کامل کنید

۱ - در شهری جوانی .... که بعدها بنام رازی ....
۲ - او به کسب علم .... داشت.
۳ - بیشتر علوم زمان خود را در روزگار جوانی ....
۴ - او به کار کیمیاگری علاقهٔ بسیاری ....
۵ - کیمیاگران می‌خواستند فلزات دیگر را به طلا ....
۶ - رازی برای .... روز وشب به آزمایشهای گوناگون ....
۷ - پزشک برای معالجهٔ چشم او .... گرفت.
۸ - در آن زمان بغداد .... بود.
۹ - رازی مدّتها عمر خود را صرف .... کرد.
۱۰ - او در شهری .... تأسیس کرد.
۱۱ - رازی در حدود .... کتاب نوشت.
۱۲ - این کتابها مربوط به .... است.
۱۳ - کتابهای مهمّ رازی به .... ترجمه شده است.
۱۴ - الْکُلْ موارد استعمال فراوانی در .... دارد.
۱۵ - این پزشک و .... و .... از مفاخر مسلمانان است.

تمرین ۵ | با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید

بعدها ـ کنجکاو ـ شوق ـ فرا گرفت ـ علاقه ـ تبدیل کرد ـ آزمایش ـ چشم درد ـ جست وجو ـ پرداخت ـ شهرت یافت ـ بیمارستان ـ استعمال ـ کاشف ـ مفاخر ـ درگذشت.

تمرین ۶ | **افعال زیر را در درس مشخّص کنید**

ماضی ساده ـ ماضی استمراری ـ مضارع التزامی ـ ماضی بعید ـ ماضی نقلی.

....

....

....

تمرین ۷ | **با استفاده از جمله های درس، انشاء مختصری در بارهٔ رازی بنویسید**

....

....

....

تمرین ۸ | **در هر یک از موارد ذیل پنج جمله بسازید**

ضمیر شخصی منفصل ـ ضمیر متصل مفعولی ـ ضمیر متصل اضافی ـ شناسهٔ فاعلی ـ ضمیر مشترک ـ ضمیر اشاره.

....

....

....

کتابخانه‌ی کلاس

درس پنجم

همهٔ دانش آموزان می‌خواستند بدانند که چگونه می‌توانند کتابخانه‌ای در کلاس خودشان داشته باشند. آموزگار قول داده بود، با کمک همه، برای کلاس کتابخانه‌ای درست کند. شاگردان با بی‌صبری منتظر آمدن خانم آموزگار بودند. همین که معلّم به کلاس آمد، همه ساکت سر جای خود نشستند.

خانم آموزگار گفت: قرار است امروز ببینیم چگونه می‌توانیم در کلاس کتابخانهٔ کوچکی تشکیل بدهیم. اگر بتوانیم چنین کاری بکنیم، ممکن است کلاسهای دیگر هم از ما تقلیدکنند. به این ترتیب کم کم همهٔ کلاسها برای خود کتابخانه‌ای تشکیل خواهندداد.

من از مدیر مدرسه اجازه گرفته‌ام که تخته‌ای در جای مناسبی روی دیوار بکوبیم تا بتوانیم کتابهایمان را روی آن بگذاریم. کدام یک از شما می‌تواند تخته، میخ، ولوازم دیگر را با خود بیاورد؟ هر کس این کار را بکند اوّلین عضو کتابخانهٔ کلاس می‌شود.

فاطمه دستش را بلندکرد، وگفت: خانم، پدر من نجّار است. گمان می‌کنم بتواند بیاید واین تخته را برایمان بکوبد.

دانش آموزان خیلی خوشحال شدند، وبرای اوّلین عضو کتابخانه کف‌زدند.

خانم آموزگار گفت: من فهرستی از کتابهای خوب ومناسب

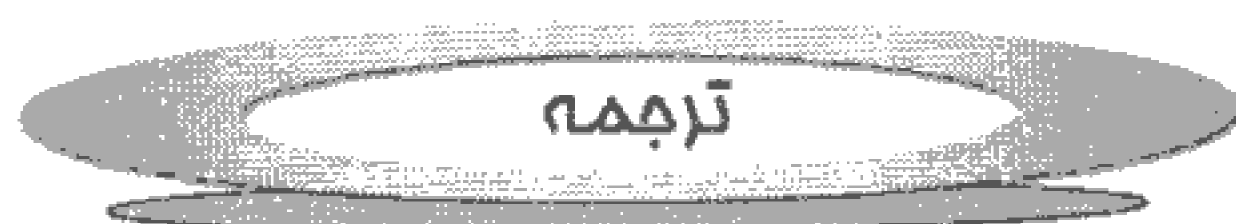
تهیّه‌کرده‌ام. هر یک از شما می‌تواند یکی از این کتابها را بخرد وبه کتابخانهٔ کلاس اهدا کند. کلاس شما سی شاگرد دارد. به این ترتیب، هر یک از شما می‌تواند، با خرید یک جلد کتاب، از سی جلد کتاب استفاده کند. من از علیاء خواهش می‌کنم دفتری تهیّه‌کند ودر این دفتر نام کتاب ونویسندهٔ آن ونام اهدا کننده را بنویسد.

لیلا پرسید: خانم، اگر کسی در خانه از این کتابها داشته باشد، می‌تواند یکی از آنها را بیاورد؟

خانم آموزگار جواب داد: البتّه، ولی به شرط اینکه، با اجازهٔ پدر ومادرتان این کار را بکنید وکتابی که می‌آورید سالم وتمیز باشد.

مریم پرسید: خانم، اگر کسی کتابی گرفت وآن را گُم کرد، چه کنیم؟

خانم آموزگار جواب داد: مرجان در دفتر دیگری نام کتاب ونام گیرندهٔ آن را می‌نویسد. تاریخ روزی را هم که کتاب از کتابخانه گرفته می‌شود، یادداشت‌می‌کند. اگر اتّفاقاً کسی کتابی را گُم یا پاره‌کرد، باید آن کتاب را بخرد وبه کتابخانه برگرداند. اما من یقین دارم در کلاسِ ما از این اتّفاقها نمی‌افتد. چون همهٔ شما کتاب خواندن را دوست دارید ومی‌دانید که چگونه از کتاب نگهداری کنید تاپاره وگُم نشود.



مكتبة الصف (قاعة الدرس)

كل التلاميذ كانوا يريدون أن يعرفوا كيف يستطيعون أن تكون لهم مكتبة في صفّهم. كانت المعلّمة قد تعهّدت ـ أن تصنع بمساعدة الجميع ـ مكتبةً للصف.

التلاميذ كانوا ينتظرون مجيء المعلّمة بفارغ الصبر. وما إن جاءت إلى الصف، حتى جلس الجميع في أماكنهم صامتين.

قالت المعلمة: من المقرّر أن نرى اليوم كيف نستطيع أن نُشكّل مكتبة صغيرة في الصف. إذا استطعنا أن نعمل مثل ذلك، من الممكن أن تقلّدنا الصفوف الأخرى أيضاً. وبهذا الشكل الصفوف كلّها ستشكل لها بالتدريج مكتبة.

أنا حصلت على إجازة مدير المدرسة بأن ندقّ لوحة في مكان مناسب على الحائط كي نستطيع أن نضع عليها كتبنا. من منكم يستطيع أن يأتي معه بلوح، ومسمار، ومستلزمات أخرى؟ مَنْ يستطيع أن يفعل ذلك يكون أول عضو للمكتبة.

فاطمة رفعت يدها، وقالت: سيدتي، والدي نجّار، أظن أنه يستطيع أن يأتي ويدقّ لنا هذه اللوحة.

التلاميذ فرحوا كثيراً، وصفّقوا لأول عضو للمكتبة.

قالت المعلمة: أنا أعددتُ فهرساً للكتب الجيّدة والمناسبة. كل واحد منكم يستطيع أن يشتري واحداً من هذه الكتب، ويهديه إلى مكتبة الصف، صفكم فيه (له) ثلاثون طالباً، بهذا الشكل كل واحد منكم يستطيع، بشراء كتاب واحد، أن يستفيد من ثلاثين كتاباً. أنا أطلب من علياء أن تُعدّ دفتراً وتكتب في هذا الدفتر اسم الكتاب ومؤلفه واسم المُهدي.

سألت ليلى: سيدتي، إذا كان (يوجد) لشخص في البيت من هذه الكتب، هل يستطيع أن يأتي بأحدها؟

أجابت المعلّمة: طبعاً، ولكن بشرط أن تفعلوا ذلك بإذن والديكم، وأن يكون الكتاب الذي تأتون به سالماً ونظيفاً.

سألت مريم: سيدتي، إذا أخذ شخص كتاباً وضيّعه، ماذا نفعل؟

أجابت المعلّمة: مرجان في دفتر آخر تكتب اسم الكتاب واسم الآخذ (المستعير). وتدوّن أيضاً تاريخ اليوم الذي يُؤخذ الكتاب فيه من المكتبة. وإذا بالصدفة ضيّع أحد كتاباً أو مزّقه، يجب أن يشتري ذلك الكتاب ويعيده إلى المكتبة.

لكنـي علـى يقين (أنه) لا تقع مثل هذه الصدف فـي صفّنـا. لأنكـم جميعـاً تحبّون قراءة الكتاب، وتعلمون كيف تحافظون على الكتاب كي لا يتمزّق ويضيع.

ملاحظات

◎ **چگونه مى توانند داشته باشند:** كيف يستطيعون أن يكون لهم.

◎ **با كمك همه:** بمساعدة الجميع.

◎ **درست كنند = بسازند:** يصنعون، ينشئون.

◎ **با بى صبرى:** بفارغ الصبر.

◎ **همين كـه:** ما إن.

◎ **قرار است:** من المقرّر.

◎ **ممكن است:** من الممكن.

◎ **كم كم:** قليلاً قليلاً، بالتدريج.

◎ **اجازه گرفت:** استجاز، استأذن.

◎ **كوبيد:** دَقَّ. **ميخ را كوبيد:** دَقّ المسمار. **در را كوبيد:** دَقَّ الباب.

◎ **تخته:** لوحة خشبية. **تخت:** سرير. **تختِ خواب:** سرير النوم. **تختهٔ سياه:** لوحة سوداء (سبّورة).

◎ **خوشحال:** مسرور. **از ديدنت خوشحالم:** أنا مسرور بلقائك؟

◎ **تهيّه كرد:** أعَدّ. **مادرم غذايى تهيّه كرد:** أعدّتْ أمّي طعاماً.

◎ **إهدا كرد:** أهدى. **اهدا كننده:** المُهدي.

◎ **به اين ترتيب:** بهذا الترتيب، بهذا الشكل.

◎ **البتّه:** البتة، طبعاً.

◎ **ولى به شرط اينكه:** ولكن شرط أن ..

◎ **گُم كرد:** ضيّع.

◎ **گيرنده:** الآخذ، المستعير.

◎ **یادداشت کرد**: دو ن. **دفتر یادداشت**: دفتر مذكرات.

◎ **اتفاقـا**: صدفة (قيد حال) . **اتفاق**: مصادفة، حادث. **اتفاقها**: حوادث.

◎ **پاره کرد**: مزق. **پاره پاره**: ممزق، قطعة قطعة.

◎ **برگرداند**: أرجع. **برگشت**: رجع.

◎ **نگهداری**: حفظ، مواظبة. **نگهداشت**: حافظ، واظب.

◎ **کتابخانـه**: مكتبة. **کتـابدار**: أمـين المكتبـة. **کتابفروشـی**: محـل بيـع الكتـب. **کتابداری**: علم المكتبات.

◎ **کلاس**: صف ، قاعة الدرس، مرحلة دراسية. **کـلاس مـا تمـیز اسـت**: صفنـا نظيف. **کلاس پنجم**: الصف الخامس، أو المرحلة الخامسة.



مصدر واسم مصدر

برای ساختن مصدر، حرف (ن) درآخرشخص سوم مفرد ماضی اضافه میکنیم، مثال: رفت ← رفتن. فهمید ← فهمیدن. آمد ← آمدن.

انواع مصدر:

۱ــ بسیط: دویدن، شنیدن، خوردن، نوشتن، گفتن.

۲ــ مرکب: حرف زدن، احترام گزاردن، نماز خواندن، وضو گرفتن، خیانت کردن.

۳ــ مصدر مخفف یا مرخم (با حذف حرف نون) مانند:

باید رفت ← (یعنی: باید رفتن). باید آمد ← (یعنی: باید آمدن).

اسم مصدر:کلمهای است که معنای مصدرمیدهد، ولی با(نون)ختم نمیشود. مثال: ورزش[۱]. خنده[۲].

---

(۱) **ورزش**: رياضة. (۲) : **خنده**: ضحك.

برخی[1] از علامات اسم مصدر:

(ار) در آخر فعل ماضی: رفتار، کردار، گفتار.

(ش) در آخر بُن مضارع: روش، آموزش، پرورش، پرش[2].

(هـ) در آخر بُن مضارع: خنده، گریه، ناله.

(ی) در آخر صفات: نویسندگی، خوبی، بدی، سردی، بُلندی.

تمرین ۱ | جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید

۱- دانش آموزان در کلاس یک کتابخانۀ کوچک تشکیل دادند.

۲- فاطمه قول‌داد، تخته ومیخ بیاورد.

۳- با بی‌صبری منتظر شما بودم.

۴- مردم منتظر بارشِ باران[3] هستند.

۵- کلاس‌های دیگر از این کلاس تقلیدکردند.

۶- ممکن است فردا به کتابخانه بروم.

۷- همین که معلّم به کلاس آمد همه سرجای خود نشستند.

۸- همین که استاد وارد کلاس شد دانشجویان از جای خود بلندشدند.

۹- همین که وارد تالار[4] شدم سخنرانی[5] شروع شد.

۱۰- کم کم همه کلاسها برای خود کتابخانه‌ای تشکیل خواهند داد.

۱۱- کم کم باید برویم[6].

---

(۱) برخی: بعض.

(۲) پرش: قفز.

(۳) باران: مطر. بارش: هطول (اسم مصدر).

(٤) تالأر: قاعة.

(٥) سخنراني: خطبة، كلمة، محاضرة.

(٦) يقولها من يتهيأ للذهاب.

۱۲- من از مدیر اجازه گرفته‌ام که تابلوای در کلاس بکوبیم.
۱۳- دانش آموزان کتابهایشان را روی طاقچه گذاشتند[۱].
۱۴- پزشکان برای خود انجمنی[۲] تشکیل دادند.
۱۵- کتابخانه نیاز به تخته ومیخ ولوازم دیگر دارد.
۱۶- اعضای کتابخانهٔ کلاس سی نفرند.
۱۷- آیا کارگران برای مدیر کارخانه کف‌زدند؟
۱۸- فاطمه اوّلین عضو کتابخانهٔ کلاس است.
۱۹- خانم معلّم فهرستی از کتابهای خوب ومناسب تهیّه‌کرده بود.
۲۰- مردم خیّر قسمتی از اموالشان را به مؤسسات خیریّه اهدا می‌کنند.
۲۱- خواهش می کنم کلیّهٔ خاطرات خود را در دفتری یادداشت‌کنید.
۲۲- دفتری تهیّه کردم وخاطرات سفرم را در آن نوشتم.
۲۳- می توانید از خیابان عبور کنید، به شرط اینکه چراغ راهنمایی عابرپیاده[۳] سبز باشد.
۲۴- دانش آموزان می‌توانند کتابی که در خانه دارند به کتابخانه اهدا کنند، به شرط اینکه با اجازه پدر ومادرشان این کار را بکنند.
۲۵- مسؤول کتابخانه نام کتاب ونام گیرنده را در دفتر امانات می‌نویسد.
۲۶- یقین دارم از این اتّفاقها در کلاس نمی‌افتد.
۲۷- شما می‌دانید که چگونه از کتاب نگهداری‌کنید.
۲۸- اگر اتّفاقاً کتاب پاره شد، باید آن کتاب را از کتابفروشی بخرید وبه کتابخانه برگردانید.
۲۹- چون همهٔ شما کتاب خواندن را دوست دارید از کتاب نگهداری خواهید کرد.
۳۰- باید از کتاب نگهداری کنیم تا پاره وگُم نشود.

---

(۱) طاقچه: رف.

(۲) انجمن: جمعیة.

(۳) پیاده: راجل.

تمرین ۲ | جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید

١- كان التلاميذ يريدون أن يعرفوا كيف يشكّلون مكتبة صغيرة.

٢- المعلمة كانت قد تعهدت أن تشكّل للصف مكتبة.

٣- كان الطلاب ينتظرون المعلمة بفارغ الصبر.

٤- ما إن دخلت المعلمة حتى وقف الطلاب.

٥- من المقرّر أن نرى اليوم كيف نشكّل مكتبة صغيرة.

٦- من المقرّر أن نقرأ اليوم الدرس الخامس.

٧- إذا استطعنا أن نفعل مثل ذلك في دمشق، فمن الممكن أن تُقلّدنا المدن الأخرى.

٨- استأذنتُ مدير المدرسة أن أدُقَّ لوحاً على الحائط في المكان المناسب.

٩- الطلاب صفّقوا لأول عضو للمكتبة.

١٠- أعددتُ فهرساً (قائمة) من الكتب الجيدةِ والمناسبة.

١١- أظن أنه يستطيع أن يأتي ويدقّ لنا هذه اللوحة.

١٢- من يستطيع أن يأتي منكم معه بلوح ومسمار ومستلزمات أخرى؟

١٣- أيّ شخص يفعل ذلك سيكون أول عضو للمكتبة.

١٤- اشتريت عدّة كتب وأهديتها إلى المكتبة.

١٥- للمكتبة مائة وخمسون عضواً.

١٦- علياء أعدّت دفتراً سجلت فيه اسم الكتاب واسم المهدي.

١٧- أرجو أن تحافظوا على الكتاب.

١٨- تستطيع أن تهدي كتاباً إلى المكتبة.

١٩- رفعت فاطمة يدها، وقالت: أبي نجّار.

٢٠- طبعاً، ولكن بشرط أن يوافق[1] الوالدان.

٢١- سافرت إلى حلب بإذن والدي ووالدتي.

٢٢- أعدت الكتاب إلى المكتبة.

٢٣- حافظت على الكتاب كي لا يتمزّق ويضيع.

---

(١) موافقت كنند.

٢٤- لو حدث أن ضيّع شخص كتاباً أو مزّقه يشتري ذلك الكتاب ويعيده إلى المكتبة.

٢٥- هل تحبّ أن تعرف كيف تحافظ على الكتاب؟

٢٦- أنتم تحبون قراءة الكتاب.

٢٧- الكتاب خير جليس[1].

٢٨- يجب أن نتعاون لكي نُؤسّس المكتبات في القرى.

٢٩- التلاميذ فرحوا لسماع الخبر.

٣٠- أنا واثق أنه لا تقع مثل هذه الحوادث (الصُّدَف) في صفّنا.

تمرين ٣ — به سؤالهای زیر پاسخ دهید

١-چرا شاگردان با بی‌صبری منتظر خانم آموزگار بودند؟

٢- چرا فاطمه اوّلین عضو کتابخانه شد؟

٣- قرار شد اگر کسی کتابی را گُم کرد چه کند؟

۴- کلاس چند شاگرد داشت؟

۵- خانم آموزگار از علیاء چه خواهشی کرد؟

۶- به چه شرط دانش آموز می‌تواند کتابی از خانه به کتابخانه اهدا کند؟

٧- مرجان در کتابخانه چه وظیفه ای دارد؟

٨- انسانهای عاقل از کار خوب تقلیدمی‌کنند یا از کار بد؟

٩- شما در روز چند ساعت مطالعه‌می‌کنید؟

١٠- غیر از کتابهای درسی به چه کتابهایی علاقه‌دارید؟

❖❖❖ ❖❖❖ ❖❖❖

---

(١) همنشین.

تمرین ۴	جمله های زیر را کامل کنید

۱- دانش آموزان .... بدانند چگونه ....
کتابخانه ای در کلاس خود ....

۲- شاگردان با .... منتظر خانم آموزگار ....

۳- همین که معلّم به کلاس .... همه سرجای خود ....

۴- قرار است امروز .... چگونه ....
در کلاس کتابخانهٔ کوچکی ....

۵- اگر بتوانیم چنین .... ممکن است کلاسهای
دیگر هم از ما ....

۶- به این ترتیب همهٔ کلاسها ....کتابخانه ای ....خواهند داد.

۷- من از مدیر مدرسه اجازه .... که تخته ای در جای مناسبی
روی دیوار .... تا ....کتابهایمان را روی آن ....

۸- گمان می کنم پدرم بتواند ....واین تخته را برایمان ....

۹- دانش آموزان برای اولین کتابخانه ....

۱۰- من ....از کتابهای خوب ومناسب .... کرده ام.

۱۱- به این ترتیب هر کس از شما .... با ....
یک جلد کتاب، از سی جلد کتاب ....

۱۲- خانم آموزگار گفت: من از علیاء .... دفتری ....
ودر این دفتر نام کتاب و .... ونام اهدا کننده را ....

۱۳- اگر کسی در خانه از این کتابها......................، می تواند یکی
از آنها را ....

۱۴- البتّه، .... بشرط ....
با اجازهٔ پدر ومادرتان این کار را..

۱۵- کتابی که .... باید سالم وتمیز باشد.

۱۶- مرجان در دفتری دیگری نام کتاب ونام ....آن را ....

۱۷- همچنین تاریخ روزی که کتاب از کتابخانه .... یادداشت می کند.

۱۸- در کلاس ما از .... نمی افتد.

۱۹- شما می‌دانید که .... از کتاب .... تا پاره وگُم نشود.

۲۰- اگر اتّفاقاً کسی کتابی را .... بـا ....، آن کتـاب را ....

وبه کتابخانه ....

تمرین ۵ **با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید**

قول داد ـ با کمک همه ـ درست کرد ـ بی صبری ـ چگونه ـ تشکیل داد ـ تقلید کرد ـ کم کم ـ کوبید ـ میخ ـ لوازم ـ عضو کتابخانه ـ بلند کرد ـ تهیّه کرد ـ اهدا کرد ـ به این ترتیب ـ خواهش می کنم ـ به شرط اینکه ـ با اجازه ـ گُم کرد ـ اتّفاقاً ـ اتّفاقها ـ نگهداری کرد ـ یقین دارم .

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....



تمرین ۶ افعال مضارع التزامی این درس را تعیین کنید، واز هر یک از آنها جمله بسازید

....

....

....

....

....

....

....

....

تمرین ۷ با هر یک از موارد ذیل جمله بسازید

مصدر بسیط ـ مصدر مرکب ـ مصدر مخفف ـ اسم مصدر.

....

....

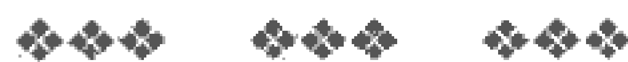
....

....

....

....

....



ح

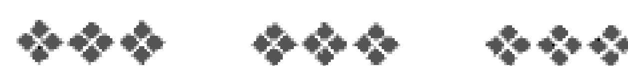
مسافر صحرا

درس ششم

مرا که می‌بینید مدّتها می‌توانم در صحرا راه بروم بی آنکه آبی بیاشامم ویا غذایی بخورم. وقتی که در صحرا باد تندی برمی‌خیزد وگرد وخاک به هوا بلندمی‌شود، هیچ کس نمی‌تواند جلو خود را ببیند وراه برود. اما من در میان گرد وخاک بسیار وباد شدید به راه خود ادامه‌می‌دهم.

شاید بپرسید چگونه می‌توانم مدّتها بدون آب وغذا راهپیمایی کنم به پشت من نگاه کنید! یک برآمدگی می‌بینید. به این برآمدگی «کوهان» می‌گویند. در «کوهان» من مقداری چربی هست. وقتی که غذا نمی‌خورم، بدنم از این چربی استفاده‌می‌کند وقُوّت‌می‌گیرد، وچون کمتر عرق می‌کنم کمتر تشنه می‌شوم. حالا فهمیدید که چرا من می‌توانم این همه گرسنگی وتشنگی را تحمُّل کنم؟

کف پاهایِ من پهن ونَرم است در شِن فرونمی‌رود. هر چشم من دو پِلک دارد، اگر یکی از پلکهایم را ببندم، باز هم می‌توانم ببینم. من می‌توانم بینی خود را هم ببندم. برای همین است که هنگام طوفان، خاک در چشمِ وبینی من نمی‌رود. حالا فهمیدید که خدای توانا مرا چگونه آفریده است؟



ترجمه

مسافر الصحراء

تروني، أنني أستطيع أن أسير في الصحراء مدة مديدة دون أن أشرب ماء أو أتناول طعاماً. حينما تهبّ في الصحراء رياح سريعة، ويتصاعد في الجوّ غبار وتراب، لا يستطيع أيّ أحد أن يرى أمامه ويمشي. أما أنا بين الغبار والتراب الكثير والريح الشديدة أواصل طريقي.

لعلكم تسألون كيف أستطيع أن أسير مدة مديدة بدون الماء والطعام؟ انظروا إلى ظهري! ترون مرتفعاً. لهذا الارتفاع يقال «السّنام» (يسمى هذا الارتفاع السّنام). في سنامي مقدار من الدهن. حينما لا آكل الطعام، بدني يستفيد من هذا الدهن ويحصل على القوة (ويقوى)، ولأني قلّما أعرق فإني قلّما أعطش. فهمتم الآن لماذا أستطيع أن أتحمّل هذا الجوع والعطش كلّه ؟

كفّ أرجلي عريضة وناعمة ولا تغوص في الرمل والتراب. كلّ عين لي لها جفنان، إذا أطبقتُ واحداً من أجفاني أستطيع أيضاً أن أرى. أستطيع أيضاً أن أسدّ أنفي، لهذا عند العاصفة لا يدخل التراب في عيني وفي أنفي. الآن فهمتم كيف أن الله القادر خلقني؟

ملاحظات

◎ **مرا = من را . مرا مى‌بينيد:** تروننى.

◎ **بى آنكه:** بدون أن.

◎ **بياشامم:** أن أشرب (فعل ماضي التزامي). **آشاميد:** للشرب فقط. **خورد:** للشرب والأكل. **نان خوردم:** أكلت الخبز، **آب خوردم:** شربت الماء. **آب آشاميدم:** شربت الماء.

◎ **بادِ تُند = طوفان**: ريح سريعة، عاصفة.

◎ **گرد**: غبار. **خاک**: تراب.

◎ **بلند می‌شود**: ترتفع. **بلند**: مرتفع. **صدای بلند**: صوت مرتفع.

◎ **هیچ کس**: أي شخص (في الجملة المنفية).

◎ **به راه خود ادامه‌می‌دهم**: أواصل طريقي.

◎ **برآمدگی**: نتوء، ارتفاع.

◎ **چربی**: دهن. **چرب**: دسم، دهني. **غذای چرب**: طعام دسم.

◎ **حالا**: الآن.

◎ **گرسنگی**: الجوع. **گرسنه**: جوعان. **گرسنگان**: جياع. **تشنگی**: العطش. **تشنه**: عطشان.

◎ **پهن**: عريض. **خیابان پهن**: شارع عريض.

◎ **نَرم**: ناعم، هش.

◎ **فرورفت**: غاص. **پایم در شن فرورفت**: غاصت رجلي في الرمل.

◎ **پلک**: جفن. **پلکها**: أجفان.

◎ **برای همین است**: لهذا، لهذا السبب.

◎ **توانا**: قدير. **توان**: قدرة، قوة.

◎ **آفریده = خلق کرده**: خلق.

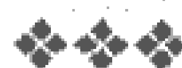
دستور (۶)

اسم مركّب

اسم مركّب از دو كلمه درست می‌شود، مثال:

بگو مگو: اللغط. **کشمکش**: النزاع. **گفت وگو**: الحوار. **بود ونبود**: كل شيء.

دید وبازدید: التزاور. **زدوخورد**: الاشتباك.

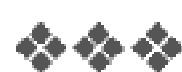


پيشوند: حرفى است كه به اوّل كلمه اضافه مى شود ومعناى آن را عوض مى‌كند، مانند:

باز: به اوّل كلمه اضافه مى‌شود، ومعناى دوباره[1]. از نو[2] مى دهد.

مثال: باز آمدن: العودة. **بازديد:** ردّ الزيارة، تفقُّد. **بازسازى:** إعادة البناء.

هم: به اوّل كلمه اضافه مى‌شود ومعناى مصاحبت ومشاركت مى‌دهد، مثال: همكار: زميل العمل. **همكلاس:** زميل الدراسة. **همنشين:** الجليس، المشارك في الجلسة.



پسوند: حرفى است كه به آخر كلمه ملحق مى‌شود ومعناى آن را عوض مى كند، مانند:

آگين: (براى ساختن صفت)، مثال: عطر آگين: مُعطّر. **زهر آگين:** سام.

انه: (براى تشبيه)، مثال: جسورانه: بجسارة. **استادانه:** بأستاذية، بمهارة. **مردانه:** رجولة، رجالي. **زنانه:** نسائي.

دان: (براى جا ومكان)، مثال: قلمدان: محل وضع الأقلام (مقلمة). **نمكدان:** مملحة، مكان وضع الملح. **گلدان:** مزهرية.

ستان: (براى مكان)، مثال: بوستان: روضة العطر. **گلستان:** روضة الورد. **هنرستان:** مدرسة الفنون. **دبيرستان:** مدرسة ثانوية.

مند: (بمعناى صاحب)، مثال: دانشمند: صاحب العلم، عالم. **كارمند:** موظف. **سعادتمند:** سعيد. **ارادتمند:** مُريد، مخلص.

دار: (بمعناى صاحب) مثال:

حسابدار: محاسب. **كليددار:** صاحب مفتاح. السادن. **پولدار:** ثري.

كده، گاه: (براى مكان)، مثال: دانشكده، دانشگاه، كارگاه، آتشكده.

---

(١) **دوباره:** مرة أخرى.

(٢) **از نو:** من جديد.

گر: (برای صفت فاعل)، مثال: کارگر: عامل. حیله گر: متحایل. ستمگر: ظالم. دادگر: عادل. آهنگر: حدّاد.

تمرین ۱ — **جملات زیر را به عربی ترجمه کنید**

۱- شتر می‌تواند مدّتها در صحرا راه برود.
۲- شتر می‌تواند زندگی کند بی آنکه بیاشامد یا غذایی بخورد.
۳- در صحرا باد تندی برمی‌خیزد.
۴- وقتی که گرد وخاک بلند می‌شود شتر بینی خود را می‌بندد.
۵- هنگام طوفان هیچ کس نمی‌تواند جلو خود را ببیند.
۶- شتر در طوفان هم به راه خود ادامه‌می‌دهد.
۷- شتر بدون آب وغذا مدّتها راهپیمایی‌می‌کند.
۸- بر پشت شتر کوهان است.
۹- در کوهان شتر مقداری چربی هست.
۱۰- وقتی که غذا نمی‌خورد بدنش از چربی کوهان استفاده می‌کند.
۱۱- به همین جهت می‌تواند این همه گرسنگی وتشنگی را تحمّل کند.
۱۲- چون کف پاهای شتر پهن ونرم است در شن فرونمی‌رود.
۱۳- چون کمتر عرق می کند کمتر تشنه می‌شود.
۱۴- چون کمتر می خورد کمتر مریض می‌شود.
۱۵- هر چشم شتر دو پلک دارد.
۱۶- ما اگر پلکهایمان را ببندیم نمی‌توانیم ببینیم.
۱۷- شتر اگر یکی از پلکهایش را ببندد باز هم می‌تواند ببیند.
۱۸- گرد وخاک در چشم وبینی شتر نمی‌رود.
۱۹- حالا فهمیدید خدای توانا چگونه شتر را آفریده است؟
۲۰- شتر بهترین مسافر صحرا است.
۲۱- خدای توانا شتر را برای مسافرت در صحرا آفریده است.
۲۲- خدا، ما وستارگان وگیاهان وجانوران را آفریده است.
۲۳- امروز ماشین جای شتر را گرفته است.

۲۴- در صحرای شن فقط شتر می‌تواند راه برود.

۲۵- برخی از حاجیان در منی شتری را در راه خدا قربانی می‌کنند.

تمرین ۲ **جملات زیر را به فارسی ترجمه کنید**

١- أستطيع أن أسير في الصحراء مدة مديدة دون أن أشرب أو آكل.

٢- تهبّ في الصحراء ريح سريعة.

٣- يرتفع في الجو غبار وتراب.

٤- في العاصفة لا يستطيع أحد أن يرى أمامه.

٥- أواصل طريقي بين الغبار والتراب والريح الشديدة.

٦- يواصل طريقه بين الغبار والريح الشديدة.

٧- لعلّكم تسألون كيف أسير مدة مديدة بدون ماء وطعام.

٨- على ظهري نتوء يسمّى السنام.

٩- السنام نتوء على ظهر البعير.

١٠- في السنام مقدار من الدهن.

١١- حينما لا آكل يستفيد جسمي من هذا الدهن.

١٢- لما كنت قلّما أعرق فأنا قلّما أعطش.

١٣- فهمتم الآن لماذا أستطيع أن أتحمّل كلّ هذا الجوع والعطش؟

١٤- لا يدخل الغبار في عيني وفمي.

١٥- كفّ أرجل البعير عريضة وهشّة.

تمرین ۳ **به سؤالهای زیر پاسخ دهید**

۱- آیا شتر می‌تواند بدون آب و غذا مدّتها در صحرا زندگی کند؟

۲- آیا این حیوان می‌تواند در طوفان صحرا حرکت کند؟

۳- چگونه[1] شتر می‌تواند بدون آب و غذا مدّتها در صحرا زندگی‌کند؟

---

(١) كَيف.

۴- چگونه این حیوان می‌تواند در گرد وخاک به راه خود ادامه دهد؟
۵- چرا پاهای شتر در شن وخاک فرو نمی‌رود؟
۶- چرا گرد وخاک در بینی شتر نمی‌رود؟
۷- نام برآمدگی پشت شتر چیست؟
۸- مردم در حج چه چهارپایانی را قربانی می‌کنند؟
۹- خدا، خورشید وزمین وگیاه وچهارپایان را برای که آفریده است؟
۱۰- آیا ماشین می‌تواند در صحرای شن حرکت کند؟
۱۱- بهترین مسافر صحرا کیست؟
۱۲- آیا نام شتر در قرآن آمده است؟ در کدام آیه؟
۱۳- آیا گوشت شتر خوردنی است؟
۱۴- شتر گوشت‌خوار است یا علف‌خوار؟
۱۵- هر چشم شتر چند پلک دارد؟

تمرین ۴ | **از هر یک از کلمات زیر جمله بسازید**

مدّت‌ها - آشامید - برخاست - گرد وخاک - ادامه داد - پرسید - چگونه - راهپیمایی - برآمدگی - چربی - عرق - گرسنگی - تشنگی - هنگام - آفرید.

تمرین ۵ | **افعال درس را استخراج کنید، ونوع هر فعل را بیان نمائید**

....
....
....
....
....
....
....

تمرین ۶ **با استفاده از جمله های درس انشاء کوتاهی در بارهٔ شتر بنویسید**

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

....

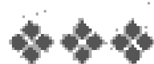
تمرین ۷ **ده مثال از هر یک از موارد ذیل ذکر کنید**

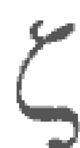
کلمات دارای پیشوند ـ کلمات دارای پسوند.

....

....

....





سرگذشت یک نامه

درس هفتم

من یک ورق کاغذ سفید بودم. روی من چیزی نوشته نشده بود وبا کاغذهای سفید دیگر فرقی‌نداشتم. حسن مرا برداشت وروی من مطالبی برای دوستش سعید نوشت. حالِ او را پرسید ودربارهٔ زندگی ودرس ودوستانشان با او حرف زد. آنگاه، مرا با دقّت تا کرد ودر پاکت گذاشت. درِ پاکت را چسباند. روی پاکت، درِ بالا، سمت چپ نشانی خودش، ودر پایین سمت راست، نشانی سعید را نوشت، تمبری بر گوشهٔ راست آن چسباند.

حالا دیگر من یک ورق کاغذ سفید و ساده نبودم. من به صورت نامه‌ای در آمده بودم که پیغام حسن را برای سعید می‌بردم.

کمی تنها ماندم. پس از آن، چند پاکت دیگر به صندوق انداخته شد ومن از تنهایی درآمدم. همه ساکت در کنارهم نشستیم. به هم چیزی نمی‌گفتیم وبه اَسرار یکدیگر کاری نداشتیم.

مأمور پست آمد. همهٔ پاکتها را در کیسه‌ای ریخت وبه ادارهٔ پست برد. در آنجا ما را به دسته‌های مختلف تقسیم کردند وروی تمبر پاکتها مُهر زدند. هر دسته از نامه‌ها به راهی می‌رفتند. راه من وهمراهانم بسیار دور بود. ما را در هواپیما گذاشتند. پس از مدّتی، در فروردگاه پایین آمدیم. دوباره ما را به ادارهٔ پست بردند. درآنجا ما را به دسته‌های کوچکتر تقسیم کردند.

نامه‌رسان منتظر ما بود. ما را در کیف خود گذاشت وبه راه افتاد. نشانیها را می‌خواند وهر پاکت را به خانه‌ای می‌برد. من دلم می‌خواست زودتر به دست سعید برسم. او را ببینم وپیغام حسن را به او برسانم.

وقتی که نامه‌رسان در خانهٔ سعید را زد، پسری در را بازکرد. نامه‌رسان مرا به دست او داد. پسر از دیدنم بسیار خوشحال شد. دانستم که خود سعید است. سعید مرا با دقّت واشتیاق خواند وتصمیم گرفت جواب نامهٔ حسن را هرچه زودتر بنویسد.



قصة رسالة

كنتُ صفحة ورقة بيضاء. لم يكن قد كُتب عليّ شيء. ما كان بيني وبين الأوراق البيضاء الأخرى فرق. أخذني حسن وكتب عليّ موضوعات لصديقه سعيد. سأله عن حاله، وتحدّث معه حول الحياة والدراسة وأصدقائهما. عندئذ طواني بدقّة ووضعني في ظرف. وألصق باب الظرف. وكتب على الظرف في الأعلى، على اليسار، عنوانه. وفي الأسفل، على اليمين، عنوان سعيد. وألصق طابعاً على الزاوية اليمنى. عند ذاك ألقى الظرف في صندوق البريد.

والآن لم أعد صفحة ورقة بيضاء وساذجة، كنت أصبحت بشكل رسالة، كنت أحمل نداء حسن إلى سعيد.

بقيت قليلاً لوحدي (وحيدة). بعد ذلك أُلقيت عدة ظروف أخرى في الصندوق، وخرجت من وحدتي. جلسنا جميعاً صامتين جوار بعضنا، كنّا لا نتحدّث مع بعضنا، ولم يكن لنا شغل (ما كان لنا شأن أو اهتمام) بأسرار بعضنا.

جاء مسؤول البريد. ألقى الظروف كلّها في كيس، وأخذها إلى إدارة البريد. هناك قسّمونا إلى مجموعات مختلفة، وختموا على طابع الظروف. كل مجموعة

من الرسائل كانت تذهب في طريق (تأخذ طريقاً). طريقي أنا ومجموعتي (ومن معي) كان بعيداً جداً. وضعونا في طائرة. بعد مدّة هبطنا في المطار. مرّة أخرى أخذونا إلى دائرة البريد. هناك قسّمونا إلى مجموعات أصغر.

ساعي البريد كان في انتظارنا. وضعنا في حقيبته، وسار. كان يقرأ العناوين ويأخذ كل رسالة إلى بيت. كنت أودّ أن أصل إلى يد سعيد أسرع، وأن أراه وأبلغه نداء حسن.

حين طرق ساعي البريد باب بيت سعيد. فتح الباب غلام سلّمني ساعي البريد إلى يده. الغلام سُرَّ كثيراً لرؤيتي. علمت أنه سعيد نفسه. سعيد قرأني بدقة واشتياق. وقرّر أن يكتب جواب رسالة حسن في أسرع وقت ممكن.

ملاحظات

◎ **ورق**: صفحة. **ورق كاغذ**: صفحة ورق. **ورق آهن**: صفحة حديد.

◎ **فرق ندارد**: لا يختلف.

◎ **برداشت**: أخذ، رفع.

◎ **مطالب، ج مطلب**: مواضيع.

◎ **حرف زد**: تكلم. **حرف**: كلام.

◎ **با دقّت**: بدقة. **بى دقّت**: بدون دقة.

◎ **تاكرد**: طوى.

◎ **پاكت**: ظرف.

◎ **تمبر**: طابع.

◎ **گوشه**: زاوية. **چهار گوشه**: الزوايا الأربع.

◎ **چسباند**: ألصق. **چسبيد**: لصق. **چسب**: لاصق. **چسب مايع**: لاصق سائل. **چسب نوارى**: لاصق شريطي.

◎ **صندوق پست**: صندوق البريد. **صندوق پستى**: الصندوق البريدي.

◎ **ساده**: بسيط، ساذج.

◎ **پيغام = پيام**: نداء، رسالة. **پيامبر = پيغمبر** : رسول، نبي.

◎ **تنها**: وحيداً (حال). **تنهايى**: الوحدة (مصدر).

◎ **انداخت**: ألقى. **می اندازد**: يلقي.
◎ **درآمدم**: خرجتُ، تخلّصتُ. **درآمد**: خرج. وتستعمل اسماً بمعنى الدخل المالي. **درآمدهاى نفت**: عائدات النفط.
◎ **يكديگر = همديگر**: الواحد مع الآخر (للمشاركة). **بايد به يكديگر كمك كنيم**: لابد أن يساعد الواحد منا الآخر. **با همديگر مى توانيم كار مهمترى انجام دهيم**: نستطيع مع بعضنا أن ننجز عملاً أهمّ.
◎ **كارى ندارم**: لا شأن لي. **من به اين موضوع كارى ندارم**: لا شأن لي بهذا الموضوع. لا يهمّني هذا الموضوع.
◎ **مأمور**: مسؤول، موظّف. **مأمور شهردارى**: موظّف البلدية. **مأمور گمرك**: موظّف الجمارك. **مأموريّت**: مهمّة.
◎ **اداره**: دائرة. **ادارهٔ پست**: دائرة البريد. **ادارات دولتى**: الدوائر الحكومية.
◎ **دسته**: مجموعة. **دسته دسته**: بشكل مجموعات.
◎ **همراه**: صاحب، مرافق. **همراهى**: المصاحبة، المرافقة.
◎ **نامه رسان**: ساعي البريد. **نشانى = آدرس**: عنوان. **آدرس پستى**: العنوان البريدي.
◎ **دل**: قلب. **دلم خواست**: وددتُ، رغبتُ. **دلم مى خواهد**: أودّ.
◎ **پسر**: ولد. **دختر**: بنت.



اسم استفهام

(ضمير پرسشى، قيد پرسشى)[1]

كه، كِى: (براى سؤال از نام اشخاص)، **مثال: كه آمد؟ كِى رفت؟**

چه، چى: (براى سؤال از اشياء)، **مثال: صداى چه بود؟ اينجا چيست؟**

---

(۱) اسم الاستفهام في الفارسية: إما أن يكون له محل من الإعراب مثل: **كه آمد؟** وهنا «**كه**»: فاعل، ويسمى اسم الاستفهام هنا: (**ضمير پرسشى**). أو ان لا يكون له محل من الإعراب، فيسمى (**قيد پرسشى**)، مثل: **او كى آمد؟**

کدام، کدامین: (برای رفع تردید میان چند چیز یا چند شخص)، مثال:

مشهورترین شاعر عرب کدام است؟ کدام میوه را بیشتر دوست‌داری؟

(کدامین) کدام شهر سوریه توریستی است؟

کی: (برای زمان)، مثال: کی آمدی؟ کی زنگ مدرسه زده‌می‌شود؟

کجا: (برای مکان)، مثال: کجا شما را دیدم؟ پولت کجاست؟

چگونه، چه طور، چه جور: (برای کیفیت وحال)، مثال: چگونه آمدی؟ حالت چه طور است؟ چه جور توانستی این کار را به سرعت انجام‌دهی؟

چه قدر: (برای کمیت)، مثال: برای این کار چه قدر وقت صرف‌کردی؟ چه قدر پول خرج کردی؟

تمرین ۱ | **جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید**

۱- نامه را روی کاغذ سفید نوشتم.

۲- در نامه مطالبی می نویسم.

۳- نامه را با دقت تا می کنیم ودر پاکت می‌گذاریم.

۴- در پاکت را می‌چسبانیم.

۵- بالای پاکت سمت چپ، نشانی فرستنده نوشته می‌شود.

۶- پایین پاکت، سمت راست، نشانی گیرنده نوشته می‌شود.

۷- تمبری برگوشهٔ راست پاکت می‌چسبانیم.

۸- پاکت را در صندوق پست می‌اندازیم.

۹- در منزل تنها ماندم.

۱۰- دوستم آمد، ومن از تنهایی درآمدم.

۱۱- همه ساکت در کنار هم نشستیم.

۱۲- دانش آموزان در کنارهم نشستند.

۱۳- به این مسائل کاری ندارم.

۱۴- به اسرار یکدیگر کاری نداشتیم.

۱۵- مأمور پست همهٔ پاکتها را در کیسه می‌ریزد.

۱۶- نامه‌ها را به دسته‌های مختلف تقسیم می‌کنند.

۱۷- روی تمبر پاکتها مُهر زدند.

۱۸- پاکتها را در هواپیما گذاشتند.

۱۹- می‌خواهم با هواپیما مسافرت کنم.

۲۰- نامه‌ها را به دسته‌های کوچکتر تقسیم کردند.

۲۱- نامه‌رسان پاکتها را در کیف گذاشت.

۲۲- دلم می‌خواهد زودتر شما را ببینم.

۲۳- نامه را با دقّت واشتیاق خواندم.

۲۴- تصمیم گرفتم جواب نامه را هرچه زودتر بنویسم.

۲۵- تصمیم گرفتم هرچه زودتر به دمشق مسافرت کنم.

تمرین ۲ **جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید**

١- لم يكن قد كُتب عَلَيّ شيء.

٢- ما كان بيني وبين الأوراق البيضاء الأخرى فرق.

٣- كَتَبَ في الرسالة موضوعات إلى صديقه سعيد.

٤- عندئذ طواني بدقّة.

٥- وضعني في ظرف وألصق فتحة الظرف.

٦- ألصقَ طابعاً على الزاوية اليمنى.

٧- عند ذاك ألقى الظرف في صندوق البريد.

٨- كنت أحمل نداء حسن إلى سعيد.

٩- بقيت لوحدي قليلاً.

١٠- أُلقيت في الصندوق عدة ظروف أخرى.

١١- خرجت من وحدتي.

١٢- جلسنا جوار بعضنا صامتين.

١٣- لم نكن نتحدّث مع بعضنا.

١٤- ما كان لنا شأن بأسرار بعضنا.

١٥- لا شأن لي بهذا الموضوع.

١٦- لا شأن لي بك.

١٧- الظروف أُلقيت في كيس كلّها.

١٨- الظروف كلّها أُخذت إلى دائرة البريد.

١٩- قسّمونا إلى مجموعات مختلفة.

٢٠- ختموا على طابع الظروف.

٢١- كان طريقي بعيداً، فوضعونا في طائرة.

٢٢- هبطنا في المطار بعد مدّة.

٢٣- قسّمونا إلى مجموعات أصغر.

٢٤- كان ساعي البريد في انتظارنا.

٢٥- وَضَعنا ساعي البريد في حقيبته.

٢٦- كان ساعي البريد يقرأ العناوين.

٢٧- كنتُ أودُّ أن أصل إلى يد سعيد أسرع.

٢٨- عندما دقّ ساعي البريد الباب، فتح الباب غلام.

٢٩- كان ذلك الغلام سعيداً نفسه.

٣٠- قرأ سعيد الرسالة بدقّة وشوق.

تمرین ۳ — به سؤالات زیر پاسخ دهید

۱ ـ این داستانِ از زبان کیست؟

۲ ـ حسن روی کاغذ چه نوشت؟

۳ ـ حسن نشانی خود وسعید را در کجای پاکت نوشت؟

۴ ـ حسن تمبر را در کجای پاکت چسباند؟

۵ ـ حسن پاکت را در کجا انداخت؟

۶ ـ پاکتها در صندوق پستی در چه حالی بودند؟

۷ ـ مأمور پست چه کار کرد؟

۸ ـ مأموران پست در ادارهٔ پست با پاکتها چه کردند؟

۹ ـ نامه رسان چه کرد؟

۱۰ ـ وقتی که نامه‌رسان درِ خانهٔ سعید را زد چه شد؟

تمرین ۴ — جمله های زیر را کامل کنید

۱ ـ نامه قبلاً یک .... بود.

۲ ـ حسن نامه را برداشت وروی آن ....

برای .... نوشت.

۳ ـ دربارهٔ زندگی ودرس با او ....

۴ ـ نامه را با ....تا کرد ودر پاکت ....

۵ ـ .... برگوشه راست نامه ....

۶ـ نامه را در صندوق پست ....

۷ـ نامه‌ها همه ساکت در .... نشسته بودند.

۸ ـ نامه‌ها به اسرار .... کاری ....

۹ ـ ....آمد وهمهٔ پاکتها در کیسه ای ....

۱۰ ـ در ادارهٔ پست نامه ها را به .... مختلف ....

۱۱ ـ روی .... مُـهر ....

۱۲ ـ نامه ها را در هواپیما ....، پـس از مـدّتـی

آنها را در .... پائین آوردند.

۱۳ ـ نامه‌رسان نامه ها را در .... گذاشت.

۱۴ ـ .... زودتر به دست سعید برسم.

۱۵ـ پس از .... بسیار .... شد.

۱۶ـ سعید مرا با .... و .... خواند.

۱۷ ـ سعید تصمیم‌گرفت جواب را .... بنویسد.

۱۸ ـ .... از فرودگاه پرواز می کنـــد

ودر .... فرود می آید.

۱۹ ـ نشانی فرستنده را روی .... می نویسیم.

۲۰ ـ نشانی گیرنده را روی ....می نویسیم.

تمرین ۵ — **با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید**

نامــه ـ نــامه ای ـ نامه‌رسان ـ گیرنـدهٔ نامـــه ـ تمـبر ـ کـاری نداشت ـ حرف زد ـ تاکرد ـ تنها ـ فرقی نداشت ـ تقســیم کـرد ـ مُـهر زد ـ فـرودگاه ـ هرچه زودتر.

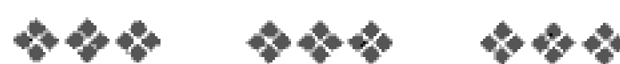
....

....

....

....

....



تمرین ۶ با استفاده از جمله های درس، انشاء مختصری دربارهٔ «نامه» بنویسید

....

....

....

....

....

....

....

....

تمرین ۷ بیست جمله بنویسید که دارای ضمیر پرسشی یا قید پرسشی باشند

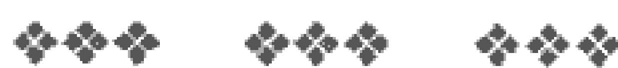
....

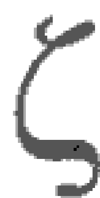
....

....

....

....





دهقان فداکار

درس هشتم

غروب یکی از روزهای سرد پاییز بود. خورشید در پشت کوههای پربرف یکی از روستاهای آذربایجان فرورفته بود. کار روزانهٔ دهقانان پایان یافته بود. علی هم دست از کار کشیده بود وبه ده خود بازمی‌گشت. در آن شب سرد وتاریک، نور لرزان فانوس کوچکی راه او را روشن‌می‌کرد.

دهی که علی در آن زندگی می‌کرد نزدیک راه آهن بود. علی هر شب از کنار راه آهن می‌گذشت تا به خانه‌اش برسد. آن شب، ناگهان صدای غُرّش ترسناکی از کوه برخاست. سنگهای بسیاری از کوه فروریخت وراه آهن را مسدودکرد.

علی می‌دانست که، تا چند دقیقهٔ دیگر، قطار مسافربری به آنجا خواهد رسید. باخود اندیشید که اگر قطار با توده‌های سنگ برخورد کند واژگون خواهد شد. از این اندیشه سخت مضطرب شد. نمی‌دانست در آن بیابان دورافتاده چگونه رانندهٔ قطار را از خطر آگاه‌کند. در همین حال، صدای سوت قطار از پشت کوه شنیده شد که نزدیک شدن آن را خبرداد.

علی روزهایی را که به تماشای قطار می‌رفت به یاد آورد. صورت خندان مسافران را به یادآورد که از درون قطار برای او دست تکان می‌دادند. از اندیشهٔ حادثهٔ خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت به تپش افتاد. در جُست وجوی چاره‌ای بود تا بتواند جان مسافران را نجات‌بدهد.

ناگهان، چاره‌ای به خاطرش رسید. با وجود سوز وسرمای شدید، به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد وبرچوبدستی خود بست. نفت فانوس را بر لباسها ریخت وآن را آتش زد. علی با مشعلی که دُرُست کرده بود به طرف قطار شروع به دویدن کرد.

رانندهٔ قطار از دیدن آتش دانست که خطری در پیش است. ترمز را کشید. قطار پس از تکانهای شدید، از حرکت بازایستاد. راننده ومسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند. از دیدن ریزش کوه ومشعل وعلی، که با بدن برهنه در آنجا ایستاده بود، دانستند که فداکاری این مرد آنها را از چه خطر بزرگی نجات داده است.

علی خواجوی، دهقان فداکار، شادی آن لحظه را هیچ گاه فراموش نخواهد کرد.

علی خواجوی آن شب از شادی خوابش نمی‌برد، واز اینکه توانسته بود جان عده‌ای را از مرگ نجات دهد خدا را شکر می‌کرد.

(داستان واقعی)



الفلاح المضحّي

كان (الوقت) عند مغرب أحد أيام الخريف الباردة. وكانت الشمس قد غارت خلف الجبال المليئة بالثلج (المغطاة بالثلج) لإحدى قرى آذربايجان. وكان العمل اليومي للفلاحين قد انتهى. وعلي أيضاً كان قد كفَّ (توقّف) عن العمل وكان يعود إلى قريته، وفي تلك الليلة الباردة والمظلمة، كان النور المرتعش لفانوس صغير يضيء طريقه.

كانت القرية التي يعيش فيها علي قرب سكة الحديد. علي كان في كل ليلة يمرّ من جانب سكة الحديد ليصل إلى بيته. في تلك الليلة، ارتفع فجأة صوت دوي مخيف من الجبل. صخور كثيرة سقطت من الجبل وسدّت سكة الحديد.

كان علي يعلم أن قطار المسافرين سيصل إلى هناك بعد عدّة دقائق. فكّر في نفسه أن القطار لو ارتطم بأكوام الصخر، سينقلب. اضطرب بشدّة من هذا الفكر (من هذه الصورة التي خطرت في ذهنه). لم يكن يعلم كيف ينبّه سائق القطار على الخطر في تلك الصحراء النائية.

في هذه الحال، سُمع صوت صفير القطار من خلف الجبل مخبراً عن اقترابه.

علي استذكر الأيام التي كان يذهب (فيها) لمشاهدة القطار. استذكر (أعاد إلى ذهنه) الوجوه الضاحكة للمسافرين الذين يهزّون إليه أيديهم (يحيّونه) من داخل القطار. قلبه خفق بشدّة من فكر (تصور) الحادثة الخطرة التي كانت أمامه (ستقع قريباً)، كان (يفكر) في البحث عن وسيلة لكي يستطيع أن ينقذ أرواح المسافرين.

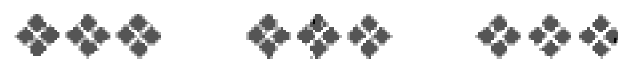
فجأة وصلت إلى خاطره (خطرت في ذهنه) وسيلة. مع وجود البرد القارس الشديد، خلع ملابسه بسرعة، وشدّها على عصاه، وصبّ نفط الفانوس على الملابس، وأشعلها. وبدأ علي يركض باتجاه القطار بالمشعل الذي كان قد صنعه.

سائق القطار علم من رؤية النار أن أمامه خطراً. سحب المكبح. والقطار، بعد هزات شديدة، توقّف عن الحركة. السائق والمسافرون تدفّقوا إلى خارج القطار. من رؤية انهيار الجبل، والمشعل، وعلي الذي كان واقفاً بجسم عار هناك، علموا أن تضحية هذا الرجل قد أنجتهم من خطر ما أكبره!!

علي خواجوي، الفلاح المضحّي، لن ينسى أبداً فرحة تلك اللحظة.

علي خواجوي لم يغلبه النوم (لم يستطع أن ينام) من الفرح تلك الليلة، وكان يشكر الله لأنه استطاع أن ينقذ حياة جماعة من الموت.

(قصة حقيقية)



ملاحظات

◎ **فداكار**: المضحّي. **فداكاری**: التضحية.

◎ **غروب**: وقت غروب الشمس، المغرب. **خورشيد**: قرص الشمس.

◎ **برف**: الثلج الذي يتساقط من السماء. **پر برف**: المليئة بالثلج. **پر كار**: كثير العمل. **پر جمعيت**: كثير السكان، مزدحم. **پر حرف**: كثير الكلام، ثرثار. **پُر**: مملوء. **پر آب**: كثير الماء.

◎ **روستا**: ريف. **ده**: قرية. **روستاها**: أرياف. **دهات**: قرى. **دهاتی**: قروي.

◎ **فرورفت**: غاص، غار.

◎ **دهقان = كشاورز**: فلاح، مزارع. **كشاورزی**: زراعة.

◎ **دست از كار كشيد**: سحب يده من العمل، كفّ عن العمل.

◎ **بازگشت**: رجع. **باز می‌گردد**: يرجع. **باز می‌گشت**: كان يعود (ماضي استمراري).

◎ **تاريک**: مظلم. **تاريكی**: ظلام. **تاريكی شب**: ظلام الليل.

◎ **لرزان**: المرتعش. **لرزيد**: ارتعش. **می‌لرزد**: يرتعش.

◎ **كوچک**: صغير. **بزرگ**: كبير.

◎ **روشن كرد**: أضاء. **روشنائی**: إضاءة.

◎ **راه آهن**: سكة الحديد، سكة القطار. **ايستگاه راه آهن**: محطة القطار.

◎ **كنار**: جوار. **كنار او**: بجواره.

◎ **ناگهان**: فجأة. **ناگهانی**: مفاجئ.

◎ **صدا**: صوت. **صدا و سيما**: صوت وصورة، الإذاعة والتلفزيون.

◎ **غرّش**: دوي.

◎ **ترسيد**: خاف. **می‌ترسد**: يخاف. **ترسناک**: مخيف.

◎ **برخاست**: ارتفع، قام. **برمی‌خيزد**: يقوم (مضارع).

◎ **سنگ**: حجر. **سنگی**: حجري. **زغال سنگ**: الفحم الحجري. **سنگين**: ثقيل.

◎ **فروريخت**: انهار. **ريخت**: صَبَّ، انصب (لازم ومتعدي). **می‌ريزد**: يصب،

ينصَبّ. **ريزش**: انصباب، انهيار. **بيرون ريختند**: تدفّقوا إلى الخارج، اندفعوا إلى الخارج.

◎ **مسدود كرد = بست**: أغلق.

◎ **تا چند دقيقهٔ ديگر**: لدقائق أخرى، بعد عدة دقائق.

◎ **قطار مسافربرى**: قطار المسافرين. **قطار حمل ونقل**: قطار النقل (نقل البضائع).

◎ **انديشيد = فكر كرد**: فكّر. **با خود انديشيد**: فكّر مع نفسه. **انديشه**: فكر.

◎ **توده**: كومه، ركام. **تودهٔ خاک**: ركام من التراب. **تودهٔ مردم**: جماهير الشعب. **حزب توده**: حزب الجماهير.

◎ **واژگون = سرنگون**: منقلب. **واژگون شد**: انقلب.

◎ **سخت**: شديد، صعب. **امتحان سخت**: امتحان صعب. **سنگ سخت**: صخرة صلبة. **سخت ناراحت شد**: انزعج كثيراً.

◎ **بيابان**: صحراء. **كوير**: صحراء كبرى.

◎ **دور افتاده**: نائية. **دور**: بعيد.

◎ **چگونه**: كيف. **گونه**: شكل.

◎ **راننده**: سائق. **رانندگان**: سائقون. **رانندگى**: قيادة. **گواهى رانندگى**: شهادة قيادة، إجازة قيادة.

◎ **آگاه كرد**: نبّه. **فرد آگاه**: شخص واعٍ.

◎ **در همين حال**: في هذه الحال، في هذه الأثناء.

◎ **سوت**: صافرة، صفير.

◎ **تماشا كرد**: شاهد، تفرّج على. **تماشاچى**: المتفرج. **تماشاچيان**: المتفرّجون.

◎ **به ياد آورد**: تذكّر، استذكر. **ياد**: ذكرى.

◎ **درون - داخل**: داخل.

◎ **تكان داد**: حرّك. **تكان دهنده**: محرّك، مثير.

◎ **به تپش افتاد**: خَفق.

◎ **جست وجو**: بحث (مصدران مخففان أو مرخّمان) من «**جستن وجوييدن**».

◎ **زد وخورد**: اشتباك، نزاع. **ديد وبازديد**: التزاور (الزيارة ورد الزيارة).

◎ **چاره**: وسيلة، حيلة. **چاره‌اى ندارم**: لابد لي، لا حيلة لي.

◎ **جان**: روح. **جاندار**: حي. **جانباز**: المضحّي، معوّق الحرب.

◎ **سوز**: حُرقَة، وفي الدرس، للبرد الشديد القارس.

◎ **از تن درآورد**: أخرجَ من الجسم، خَلَع. **تن**: جسم، فرد. **هفت تن**: سبعة أفراد.

◎ **چوب**: خشب، عصا. **چوبدستى**: عصا اليد.

◎ **بست**: شدّ، عقد. **مى‌بندد**: يشدّ (مضارع). **به بن بست رسيد**: وصل إلى طريق مسدود.

◎ **آتش زد**: أحرق. **آتش**: نار.

◎ **دُرُست كرد**: صنع، عمل. **دُرُست**: صحيح. **نادرست**: غير صحيح.

◎ **در پيش است**: في الأمام، في المواجهة.

◎ **ترمز**: مكبح. **ترمز ماشين**: مكبح السيارة. **ترمز قطار**: مكبح القطار.

◎ **تكان**: حركة، اهتزاز. **تكان داد**: حرّك، هزّ. **تكان خورد**: تحرّك، اهتزّ.

◎ **باز ايستاد**: توقف. **ايستاد**: وقف.

◎ **سراسيمه = با عجله**: باستعجال.

◎ **برهنه**: العاري. **برهنگى**: التعرّي. **برهنه شد**: تعرّى.

◎ **چه خطر بزرگى**: ما أكبر الخطر! (جملة تعجبية). **چه آسمان زيبايى!**: ما أجمل السماء!.

◎ **شادى**: سرور. **شاد**: مسرور.

◎ **خوابش نمى‌برد**: لم يأخذه النوم، لم يغمض له جفن.

◎ **مرگ**: الموت. **مرده**: ميّت.

◎ **هيچ گاه**: أي وقت، أبداً.



ح

صفات مشتق

١ـ صفت فاعلى (اسم فاعل):

با (ار): در آخر بن ماضى، مثال:

خريدار: المشتري. **خواستار**: المُطالب. **پرستار**: الممرّض.

با (نده): در آخر بن مضارع، مثال:

شنونده: مستمع. **ياد دهنده**: المعلّم. **گوينده**: المذيع، المتحدث.

با (ان): در آخر بن مضارع، مثال:

خندان: ضاحك. **گريان**: باك. **دوان**: راكض.

با (ا): در آخر بن مضارع، مثال:

بينا: بصير. **دانا**: عَليم. **كوشا**: مُجدّ.

٢ـ صفت مفعولى (اسم مفعول):

با اضافه (ه) به آخر بن ماضى، مانند: آفريده، ديده، شكسته، مرده، خورده.

گاهى لفظ (شده) به صفت مفعول اضافه مى‌شود، مانند: آفريده شده، ديده شده، شكسته شده، خورده شده.

٣ـ صفت نسبى (اسم منسوب):

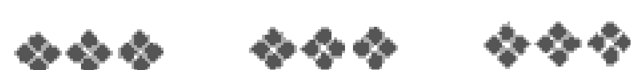
علامتهاى صفت نسبى:

(ى): ملّى، حبشى، شيرازى، دمشقى.

(ين): **چوبين**: خشبي. **زرّين**: ذهبى. **سيمين**: فضّي.

(ينه): **پشمينه**: صوفى. **مسينه**: نحاسى. **لوزينه**: لوزيّة.

(انه): **مردانه**: رجالي. **زنانه**: نسائي. **بچّگانه**: طفولي ، للأطفال.



تمرین ۱ | جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید

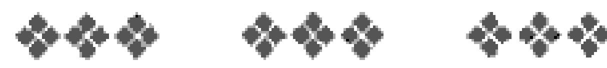
۱- شبِ یکی از روزهای گرم تابستان بود.
۲- روستاهای آذربایجان دارای کوههای پر برف است.
۳- خورشید پشت کوه فرورفته بود.
۴- کار روزانهٔ روستاییان پایان یافت.
۵- کارگران دست از کار کشیدند.
۶- علی به ده خود باز می‌گشت.
۷- علی یک فانوس کوچکی در دست داشت.
۸- نور لرزان فانوس راه را روشن می‌کرد.
۹- دهی که علی در آن زندگی می‌کند نزدیک راه آهن است.
۱۰- علی هر شب از کنار راه آهن می‌گذرد.
۱۱- ناگهان صدای غرّش ریزش کوه برخاست.
۱۲- سنگهای کوه فروریخت وراه را بست.
۱۳- تا چند دقیقهٔ دیگر قطار مسافربری خواهد رسید.
۱۴- اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند واژگون خواهد شد.
۱۵- من از این خبر سخت مضطرب شدم.
۱۶- چگونه رانندهٔ قطار را از خطر آگاه می‌کنیم؟
۱۷- سوت قطار شنیده شد.
۱۸- سوت قطار نزدیک شدن آن را خبر می‌دهد.
۱۹- علی به تماشای قطار می‌رفت.
۲۰- او آن روزها را به یادآورد.
۲۱- مسافران برای او دست تکان می‌دادند.
۲۲- حادثهٔ خطرناکی در پیش بود.
۲۳- قلبش سخت به تپش افتاد.
۲۴- در جست وجوی چاره‌ای بود.

۲۵- می‌خواست جان مسافران را نجات دهد.
۲۶- ناگهان چاره‌ای به خاطرش (به فکرش) رسید.
۲۷- در بیابان سوز وسرمای شدیدی وجود دارد.
۲۸- لباسهای خود را (لباسهایش را) از تن درآورد.
۲۹- نفت فانوس را بر لباسهایش ریخت وآتش زد.
۳۰- علی مشعلی درست کرد.
۳۱- به طرف قطار شروع به دویدن کرد.
۳۲- رانندهٔ قطار احساس خطر کرد.
۳۳- پس از کشیدن ترمز، قطار تکان شدیدی خورد واز حرکت بازایستاد.
۳۴- مسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند.
۳۵- کوه ریزش کرد.
۳۶- علی با بدن برهنه در آنجا ایستاده بود.
۳۷- چه خطر بزرگی بود!
۳۸- مردم را از خطر نجات داد.
۳۹- شادی آن لحظه را فراموش نخواهد کرد.
۴۰- آن شب از شادی خوابش نمی‌برد.

تمرین ۲ | جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید

١- ليالي آذربايجان باردة جداً في الخريف.
٢- الجبال هناك كثيرة الثلج.
٣- الأرياف هناك جميلة.
٤- العمل اليومي للفلاحين هو الزراعة.
٥- كان يعود إلى قريته.
٦- الفانوس يضيء الطريق.
٧- قرية علي قرب سكة الحديد.

٨- فجأة ارتفع دويّ مهيب من الجبل.
٩- الصخور سدّت سكة الحديد.
١٠- سيصل القطار بعد دقائق.
١١- لو أن القطار ارتطم بأكوام الحجر فسوف ينقلب.
١٢- اضطرب جداً من سماع الخبر.
١٣- لا يعلم كيف ينبّه سائق القطار إلى الخطر.
١٤- سُمعت صافرة القطار من وراء الجبل.
١٥- كان علي يذهب للتفرّج على القطار.
١٦- المسافرون كانوا يلوّحون له بأيديهم.
١٧- خفق قلبه بشدّة.
١٨- كان يريد إنقاذ حياة المسافرين.
١٩- خطرت في ذهنه حيلة.
٢٠- خلع ملابسه رغم البرد الشديد.
٢١- أراق النفط على الملابس.
٢٢- سحب مكبح القطار.
٢٣- بعد اهتزازات شديدة توقف القطار عن الحركة.
٢٤- المسافرون خرجوا من القطار بسرعة.
٢٥- علي أنقذهم من خطر كبير.
٢٦- لا أنسى فرحة تلك اللحظة.
٢٧- لم أنم من الفرح.
٢٨- شكر الله أن استطاع أن ينقذ حياة المسافرين من الموت.
٢٩- إضاءة الفانوس قليلة.
٣٠- نور الفانوس مرتعش.



تمرین ۳ — پرسش

۱ ـ چه چیز راه علی را روشن‌می‌کرد؟

۲ ـ علی در آن شب چه صدایی شنید؟

۳ ـ اگر قطار با سنگ برخورد کند چه خواهد شد؟

۴ ـ چه چاره‌ای به خاطر علی رسید؟

۵ ـ رانندهٔ قطار پس از دیدن آتش چه کرد؟

۶ ـ پس از توقف قطار مسافران چه کردند؟

۷ ـ مسافران پس از دیدن صحنه[1] چه فهمیدند؟

۸ ـ علی پس از بازگشت به منزل، چه احساسی داشت؟

۹ ـ چه چیز راه آهن را مسدود کرد؟

۱۰ـ مردم در روستاها مشغول چه کاری هستند؟

تمرین ۴ — جمله های زیر را کامل کنید

۱ ـ خورشید پشت کوهها .... بود.

۲ ـ کار روزانهٔ دهقانان .... بود.

۳ ـ علی دست از کار .... بود.

۴ ـ نور لرزان .... راه اورا روشن می‌کرد.

۵ ـ هر شب از کنار راه آهن ....

۶ ـ صدای .... ترسناکی از کوه ....

۷ ـ سنگهای زیادی از کوه .... وراه آهن را ....

۸ ـ تا چند دقیقهٔ دیگر قطار .... به آنجا ....

---

(۱) المشهد.

۹ـ اگر قطار با .... سنگ برخورد کند .... خواهد شد.

۱۰ـ از این اندیشه سخت ....

۱۱ـ باید رانندهٔ قطار را از خطر ....

۱۲ـ صدای .... قطار از پشت کوه ....

۱۳ـ مردم از درون قطار برای علی .... می‌دادند.

۱۴ـ ناگهان .... به خاطرش رسید.

۱۵ـ جان مسافران را .... داد.

۱۶ـ لباس های خودرا از تن..

۱۷ـ نفت فانوس را بر لباسها .... وآن را ....

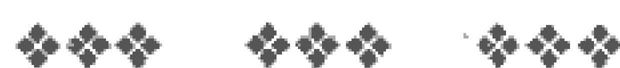
۱۸ـ علی با مشعلی که .... به طرف قطار ....

۱۹ـ راننده با دیدن آتش احساس .... کرد و .... را کشید.

۲۰ـ از شادی .... نمی‌برد، وخدا را ....

تمرین ۵	از هر یک از کلمه های زیر جمله بسازید

پر برف ـ فرورفته ـ کار روزانه ـ نور لرزان ـ روشن کرد ـ غُرّش ـ ترسناک ـ فروریخت ـ مسدود کرد ـ توده های سنگ ـ واژگون شد ـ مضطرب شد ـ دور افتاده ـ آگاه کرد ـ سوت قطار ـ به یاد آورد ـ صورت خندان مسافران ـ دست تکان می‌داد ـ خطرناک ـ تپش ـ جست وجو ـ چاره ـ نجات داد ـ به خاطرم رسید ـ ترمز ـ باز ایستاد ـ سراسیمه ـ ریزش کوه ـ شادی ـ خوابم نمی‌برد.



تمرین ۶ **با استفاده از جمله های درس انشاء مختصری دربارهٔ این دهقان فداکار بنویسید**

تمرین ۷ | **از هر یک از موارد ذیل ده مثال بنویسید**

صفت فاعلی ـ صفت مفعولی ـ صفت نسبی.

....

....

....

....

....

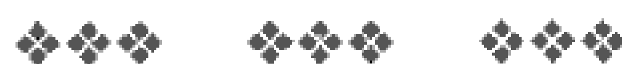
....

....

....

....

....



ابو علی سینا

دانشمند بزرگ تمدّن اسلامي

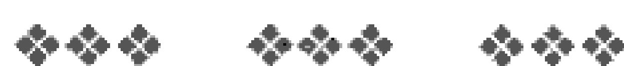
درس نهم

در حدود هزار سال پیش، در یکی از شهرهای ایران پسری به دنیا آمد. مادرش نام او را حسین گذاشت.

حسین از پنج سالگی شروع به درس خواندن کرد. او با علاقهٔ بسیار درس‌خواند وبه سرعت پیشرفت‌کرد. کتاب را بیش از هر چیز دوست‌داشت وبه تدریج برای خود کتابخانهٔ کوچکی درست کرد. هرجا کتاب تازه‌ای می‌دید می‌خرید، آن را با دقّت می‌خواند ودر کتابخانه اش نگاه می‌داشت. حسین در هجده سالگی طبیب ماهر ومشهوری شد که به معالجهٔ بیماران می‌پرداخت. در این موقع، به او ابو علی سینا می‌گفتند. هر کس که بیماری سختی داشت، پیش او می‌رفت و ابو علی سینا او را درمان می‌کرد. ابو علی سینا بسیار مهربان بود وبیماران محتاج را به رایگان معالجه‌می‌کرد.

ابو علی سینا، که به او (ابن سینا) هم می‌گویند، نتیجهٔ تجربه‌ها ومطالعه‌های خود را در کتابهای بسیاری نوشته است. کتابهای این دانشمند ایرانی به زبانهای گوناگون ترجمه شده است. هنوز هم، در دانشگاههای بزرگ جهان، دانشجویان ودانشمندان کتابهای ابن سینا را مطالعه‌می‌کنند. یکی از کتابهای معروف ابن سینا «قانون» است که در علم طب نوشته شده است.

ابن سینا طبیب ودانشمند بزرگ ایران، در پنجاه وهشت سالگی درگذشت. آرامگاه او در شهر همدان است.



ترجمه

أبو علي بن سينا

عالم الحضارة الإسلامية الكبير

قبل ما يقارب من ألف عام، وُلِد في إحدى مدن إيران وَلَد. أمه سمته حسيناً.

حسين بدأ بالدراسة منذ الخامسة. درس برغبة شديدة وتقدّم بسرعة. كان يحب الكتاب أكثر من أي شيء آخر، وصنع له بالتدريج مكتبة صغيرة. أينما وَجَد كتاباً جديداً كان يشتريه ويقرأه بدقّة ويحفظه في مكتبته الصغيرة. حسين في الثامنة عشرة صار طبيباً ماهراً ومشهوراً حيث مارس معالجة المرضى. في هذا الوقت، كان يُدعى أبو علي سينا. من كان يشكو من مرض عضال كان يذهب إليه وأبو علي سينا كان يعالجه. أبو علي سينا كان عطوفاً جداً وكان يعالج المرضى المحتاجين مجاناً.

أبو علي سينا، الذي سمي (ابن سينا) أيضاً قد كتب نتائج تجاربه ودراساته في كتب كثيرة. كُتُب هذا العالم ترجمت إلى لغات مختلفة. ولا يزال أيضاً الطلاب والعلماء في الجامعات الكبرى في العالم يطالعون كتب ابن سينا. أحد كتب ابن سينا المعروفة (القانون) الذي دُوّن في علم الطب. ابن سينا الطبيب والعالم الكبير للعالم الإسلامي توفي في الثامنة والخمسين من عمره، ومرقده في مدينة همدان.

ملاحظات

◎ **در حدود**: في حدود، حوالي.

◎ **هزار سال پيش**: قبل ألف عام. **دو روز پيش**: قبل يومين. **يک هفته پيش**: قبل أسبوع. أما **بيش** فتعني أكثر، مثل: **بيش از ٢ كيلو اضافه وزن دارم**: عندي أكثر من ٢ كيلو وزن إضافي. **بيش از هر چيز**: أكثر من أي شيء.

◎ **به دنیا آمد - متولّد شد**: وُلِد.

◎ **علاقه**: رغبة. **علاقــه دارم**: أرغب. **علاقــه مند**: راغب، مريد. **علاقــه منــدان او زیادند**: المعجبون به كثيرون، مريدوه كثيرون.

◎ **پیشـرفت**: تقدُّم. **پیشـرفته**: متقدّم، متطور. **کشــورهای پیشــرفته**: البلـدان المتطوّرة. **پیشرفت اقتصـادی**: التطوّر الاقتصـادي. **پیشـرفت صنعتــی**: التطوّر الصناعي. **پیشرفت علمی**: التقدّم العلمي.

◎ **به تدریج**: تدريجياً.

◎ **کتابخانـه**: مكتبـة. **کتابفروشــی**: محل بيع الكتب. **کتابخـانهٔ عمومــی**: المكتبـة العامة. **کتابخانهٔ دانشگاه**: مكتبة الجامعة. **کتابخانهٔ ملّی**: المكتبة الوطنية.

◎ **تازه**: جديد، طازج. **ماهی تازه**: سمك طازج. **میوهٔ تــازه**: فاكهـة طازجـة. **تــازه چه خبر؟**: ما الجديد؟ ما الخبر الجديد؟.

◎ **نگاه می‌داشت**: كان يحتفظ. **نگاه داشتم**: احتفظت.

◎ **هجده سالگی**: السنة الثامنة عشرة من عمره.

◎ **طبیب = پزشک**: طبيب.

◎ **می‌پرداخت**: يمارس. **پرداختم**: مارست، بدأت بالعمل.

◎ **در این موقع**: في هذا الوقت، أو في هذا المكان. **موقع**: موضع. **مواقع دشــمن**: مواضع العدو. **موقعیّت**: مكانة، فرصة.

◎ **می‌گفتند**: كانوا يقولون، كانوا يسمّون، كانوا يطلقون.

◎ **بیماری**: مرض. **بیمار**: مريض. **بیمارســتان**: مستشفى. **معالجــه کــرد - درمــان کرد**: عالج.

◎ **سخت**: صعب، صلب. **سنگ سخت**: صخرة صلبة. **بیماری سخت**: مرض صعب، مرض عضال.

◎ **مهربان**: حنون، عطوف. **مهربانی**: عطف، حنان. **مــهر**: حب، وهـو اسـم الشـهر السابع من الأشهر الشمسية.

◎ **محتاج**: محتاج، فقير.

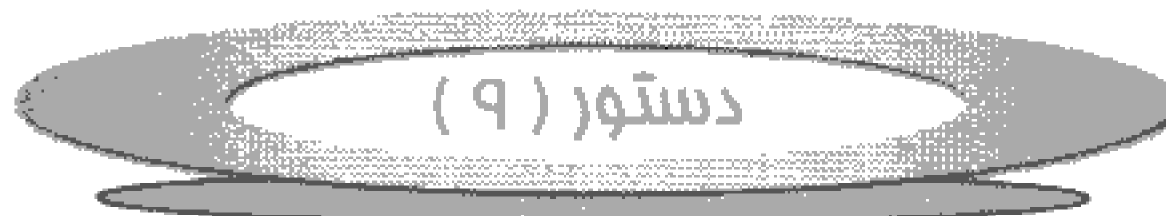
◎ **رایگان - مجّانی - مُفت**: مجاناً.

◎ **گوناگون**: مختلف، متنوع. **گونه**: شكل. **چه گونه؟**: بأيّ شكل؟ كيف؟.

◎ **هنوز هم**: لا يزال، حتى الآن.

◎ **درگذشت = فوت کرد = از دنیا رفت**: توفّي.

◎ **آرامگاه**: مثوى، مرقد. **آرام**: هادئ، مستقر. **گاه**: لاحقة بمعنى المكان. **دانشگاه**: محل العلم، الجامعة. **كارگاه**: محل العمل، معمل. **فرودگاه**: محل الهبوط، المطار.



مضارع ملموس

مضارع ملموس: از فعل مضارع به اضافهٔ مضارع فعل «داشتن» ساخته می‌شود:

مثال: دارم می‌نویسم، داری می‌نویسی، دارد می‌نویسد، داریم می‌نویسیم، دارید می‌نویسید، دارند می‌نویسند (در حال نوشتن).

مثال: چه کار می‌کنی؟

- دارم مطالعه می‌کنم.

ماضی ملموس:

ماضی ملموس از فعل ماضی استمراری به اضافه ماضی فعل «داشتن» ساخته می‌شود:

مثال: داشتم می‌خوردم، داشتی می‌خوردی، داشت می‌خورد، داشتیم می‌خوردیم، داشتید می‌خوردید، داشتند می‌خوردند (در حال اتفاق افتادن).

مثال: داشتم سوار قطار می‌شدم که علی را در ایستگاه دیدم.

داشتم به مدرسه می‌رفتم که باران بارید.

تمرین ۱ | **جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید**

۱- دو هفته پیش سال تحصیلی شروع شد.

۲- بو علی سینا یکی از دانشمندان تمدّن اسلامی است.

۳- مادرش نام او را حسین گذاشت.

۴- من از هفت سالگی شروع به درس خواندن کردم.
۵- به درس فارسی علاقهٔ زیادی دارم.
۶- در ریاضیات به سرعت پیشرفت کردم.
۷- کتاب را بیش از هر چیز دوست دارم.
۸- او به تدریج برای خود کتابخانهٔ کوچکی درست کرد.
۹- هر جا کتاب تازه‌ای می‌بینم می‌خرم.
۱۰- کتاب را با دقّت می‌خوانم ودر کتابخانه‌ام نگاه می‌دارم.
۱۱- ابن سینا در هجده سالگی پزشک شد.
۱۲- او در بیست ودو سالگی فارغ التحصیل شد[۱].
۱۳- در این موقع به او بو علی سینا می‌گفتند.
۱۴- بیماران پیش او می‌رفتند.
۱۵- او طبیب مهربانی بود.
۱۶- بیماران فقیر را مجّانی درمان می‌کرد.
۱۷- نتیجهٔ تجربه‌ها ومطالعه‌های خود را در کتابهای بسیاری نوشته است.
۱۸- کتابهای او به زبانهای گوناگون ترجمه شده است.
۱۹- هنوز هم کتابهای او در دانشگاههای جهان مورد توجّه[۲] است.
۲۰- «قانون» یکی از کتابهای ابن سینا در علم طبّ است.

تمرین ۲ — **جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید**

١- ولد ابن سينا قبل ما يقارب من ألف عام.
٢- سمّته أمّه حسيناً.
٣- بدأ ابن سينا بالدراسة منذ الخامسة.
٤- الحضارة الإسلامية في القرن الرابع تقدّمت بسرعة.
٥- أُحبُّ الكتاب أكثر من أي شيء آخر.
٦- اصنَعْ لك بالتدريج مكتبة صغيرة.

---

(١) تخرّج.
(٢) موضع اهتمام.

٧- حيثما تر كتاباً مفيداً اشتره.
٨- اقرأ الكتاب بدقّة واحتفظ به في مكتبتك.
٩- أصبح حسين في الثامنة عشرة من عمره طبيباً ماهراً ومشهوراً.
١٠- بدأ بمعالجة المرضى.
١١- كان يعالج الأمراض الصعبة.
١٢- كان طبيباً رؤوفاً.
١٣- كان يعالج المرضى المحتاجين مجاناً.
١٤- كتب نتائج دراساته في كتب كثيرة.
١٥- تُرجمت كتب هذا العالم إلى لغات متنوعة.
١٦- لا يزال الطلاب والعلماء يطالعون كتب ابن سينا في الجامعات العالمية الكبرى.
١٧- كتاب «القانون» في علم الطب.
١٨- «القانون» أحد كتب ابن سينا المعروفة.
١٩- تَقَدَّمَ بسرعة في علم الطب.
٢٠- توفي ابن سينا في الثامنة والخمسين ومدفنه في همدان.

تمرين ۴ | پرسش

۱ ـ چه زمانی ابن سینا به دنیا آمد؟
۲ ـ مادرش او را چه نامید؟
۳ ـ ابن سینا در چند سالگی شروع به درس خواندن کرد؟
۴ ـ اگر کتاب تازه‌ای می‌دید چه کار می‌کرد؟
۵ ـ ابن سینا در چند سالگی طبیب شد؟
۶ ـ آیا او از بیماران محتاج پول می‌گرفت؟
۷ ـ نام کتاب پزشکی ابن سینا چیست؟
۸ ـ ابن سینا در چه سالی درگذشت؟
۹ ـ آرامگاه او در چه شهری است؟
۱۰ ـ دلیل پیشرفت ابن سینا چه بود؟

تمرین ۴	جمله های زیر را کامل کنید

۱ ـ مادرش نام اورا حسین ....

۲ ـ حسین از .... شروع به درس خواندن کرد.

۳ ـ کتاب را .... دوست داشت.

۴ ـ .... برای خود کتابخانهٔ کوچک ....

۵ ـ هر جا کتاب تازه ای .... وآن را .... می خواند.

۶ ـ کتابها را در کتابخانه اش ....

۷ ـ حسین در .... طبیب ماهر شد.

۸ ـ هر کسی که بیماری .... داشت ...... می رفت وابن سینا اورا ....

۹ ـ او بیماران فقیر را .... معالجه می کرد.

۱۰ ـ نتیجه .... و .... خود را در کتابهای بسیاری ....

۱۱ ـ کتابهای این دانشمند به .... ترجمه شده است.

۱۲ ـ هنوز هم در .... جهان کتابهای او را مطالعه می کنند.

۱۳ ـ «قانون» در علم .... نوشته ....

۱۴ ـ در .... درگذشت.

۱۵ ـ .... او در شهر همدان است.

تمرین ۵	با هر یک از کلمه های زیر جمله بسازید

در حدود ـ به دنیا آمد ـ علاقه ـ پیشرفت ـ بیش از هر چیز ـ به تدریج ـ تازه ـ با دقّت ـ نگاه بدار ـ سخت ـ در این موقع ـ درمان کرد ـ مهربان ـ رایگان ـ نتیجهٔ تجربه ها ومطالعه ـ زبانهای گوناگون ـ دانشگاه ـ مطالعه می کند ـ آرامگاه.

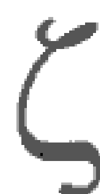
تمرین ۶ انشاء مختصری دربارهٔ ابو علی سینا بنویسید

....
....
....
....
....
....
....
....
....
....
....

تمرین ۷ ده جمله دارای مضارع ملموس وده جمله دارای ماضی ملموس بسازید

....
....
....
....
....
....
....
....
....
....





داستان پرواز

درس دهم

انسان از زمانهای قدیم آرزوی پرواز داشت. می‌خواست در آسمان پرواز کند. او برای رسیدن به این آرزو کوشش بسیار کرده است، در حدود هزار وصد سال پیش عباس بن فرناس یک دانشمند مسلمان، بالهایی برای پرواز ساخت. او با آن بالها به پرواز در آمد وپس از مدّتی به زمین نشست. حدود صد سال پیش یک جوان آلمانی به نام «اُتو» نیز به فکر پرواز افتاد.

«اتو» در بالهای پرندگان دقّت بسیار کرد، ومدّت چند سال به کار وآزمایش پرداخت. روزی بر فراز تپّه ای رفت وبالهایی را که ساخته بود بر دوش بَست وخود را در فضا رها کرد. هنگامی که آرام به زمین فرود آمد از شادی در پوست خود نمی‌گُنجید. این پیروزی او را بر آن داشت که کار خود را ادامه دهد وصدها بار برای مدّتی بسیار کوتاه در آسمان پرواز کند.

سال‌ها بعد جوان باهوشی به نام «ویلبررایت» کتابهایی دربارۂ سرگذشت اتو وکارهای او خواند. «ویلبر» شیفتۀ آزمایش های «اتو» شد وتصمیم گرفت کار او را دنبال کند. او با کمک برادرش «اُرویل» بالهایی برای پرواز ساخت. چندی بعد این دو برادر آمریکایی به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. کوشش های آنها بعد از سه سال به نتیجه رسید. هنگامی که نخستین هواپیما آماده شد، آنها دوستان خود را دعوت کردند تا پروازشان را تماشا کنند. هواپیما روشن شد وقلب دو برادر از هیجان می‌تپید. سر انجام هواپیما از زمین برخاست وبه پرواز در آمد،

وبعد از حدود یک دقیقه در میان شادی دوستان به سلامت بر زمین نشست و «ویلبر» با سرافرازی از آن خارج شد.

این گونه بود که آسمان به اختیار انسان درآمد. از آن زمان تا کنون بیش از نود سال می‌گذرد. امروز هواپیماهای غول پیکر در اندک زمانی انسان را از این سوی زمین به سوی دیگر آن می‌برند. همچنین دانشمندان، پس از کوشش بسیار، دستگاهی ساختند که انسان توانست با آن در کُرهٔ ماه فرود آید. دانشمندان باز هم برای راه‌یافتن به فضاهای دوردست وکُره‌های دیگر کوشش می‌کنند.



قصة الطيران

الإنسان منذ الأزمنة القديمة كان يأمل الطيران. كان يريد أن يطير في السماء. من أجل أن يصل إلى هذا الأمل (يحقق هذا الأمل). سعى كثيراً. قبل ما يقارب من ألف ومائة سنة صنع عالم مسلم (هو) عباس بن فرناس أجنحة للطيران. حلق بتلك الأجنحة، وبعد مدّة هبط على الأرض. وقبل ما يقارب من مائة عام بدأ شاب ألماني باسم «اوتو» يفكر أيضاً بالطيران.

دقّق «اوتو» في أجنحة الطيور كثيراً ولعدة سنين مارس العمل والتجربة، ذهب يوماً فوق هضبة وربطَ الأجنحة التي كان قد صنعها على كتفه وأطلق نفسه في الفضاء. وعندما هبط بهدوء على الأرض لم يستوعبه جلده (فرح فرحاً شديداً). هذا الانتصار دفعه لأن يواصل عمله، وخلال مدة قصيرة جداً حلّق مئات المرات في السماء.

وبعد سنين قرأ شاب ذكي باسم «ويلبر رايت» كتباً حول قصة «اوتو» وأعماله. أُعجب «ويلبر» بتجارب «اوتو»، وقرر أن يواصل أعماله. وبمساعدة

أخيه «اورويل» صنع أجنحة الطيران. وبعد مدة بدأ هذان الأخوان الأمريكيان يفكران بصناعة آلة للطيران. وحقّقت مساعيهما نتيجة (أثمرت مساعيهما) بعد ثلاث سنوات. عندما أُعدت أول طائرة، دعوا أصدقاءهما ليشاهدوا طيرانهما. شُغّلت الطائرة وكان قلب الأخوين يخفق من الهياج. وفي النهاية ارتفعت الطائرة عن الأرض وحلّقت وبعد حوالي دقيقة جلست على الأرض بسلام بين فرحة الأصدقاء وخرج «ويلبر» منها مرفوع الرأس.

بهذا الشكل أصبحت السماء في تصرف الإنسان. من ذلك الزمان حتى الآن تمر أكثر من تسعين سنة. الطائرات العملاقة اليوم تأخذ الإنسان في زمان قصير من ناحية الأرض هذه إلى الناحية الأخرى. وكذلك صنع العلماء بعد جهد كثير جهازاً استطاع الإنسان به أن يهبط على كرة القمر. العلماء لا يزالون يسعون للوصول إلى الفضاءات البعيدة المنال والكرات الأخرى.



◎ **از زمانهاى قديم**: منذ الأزمنة القديمة.

◎ **آرزو داشت**: كان يأمل. **آرزو**: أمل. **آرزوها**: آمال. **آرزو دارم**: آمُل.

◎ **پرواز**: تحليق، طيران. **ساعات پرواز**: ساعات الطيران. **به پرواز درآمد = پرواز كرد**: حلّق.

◎ **كوشش كرد**: سعى، اجتهد. **كوشش**: سعي (اسم مصدر). **كوشا**: ساعي، مجدّ.

◎ **به فكر افتاد**: بدأ يفكر. **به فكر پرواز افتاد**: بدأ يفكر في الطيران.

◎ **آزمايش**: تجربة (اسم مصدر). **آزمايشگاه**: مختبر (محل إجراء التجارب).

◎ **آزمون = امتحان**: اختبار. **آزمون سراسرى**: الامتحان العام. **ادارۀ آزمون**: دائرة الامتحانات. **آزمون كنكور**: امتحان قبول الجامعة.

◎ **به آزمايش پرداخت**: بدأ يجرب، مارس تجارب.

◎ **فراز**: ارتفاع. **سرفراز**: مرفوع الرأس. **فراز ونشيب**: الارتفاع والهبوط. **فراز ونشيبهاى تاريخ**: منعطفات التاريخ، الصعود والهبوط في حوادث التاريخ.

◎ **تپه**: هضبة.

◎ **بال**: جناح. **بالهاى پرنـده**: أجنحـة الطـائر. **بالـهاى هـواپيمـا**: أجنحـة الطـائرة. **بالهاى شكسته**: الأجنحة المتكسرة (اسم ترجمة كتاب جبران خليل جبران إلى الفارسية).

◎ **دوش**: كتف. **دوشادوش**: كتف إلى جنب كتف، متكاتفين.

◎ **رها كرد**: أطلق، حرّر. **رها شد**: أُطلق، تحرّر. **رهايى**: التحرر.

◎ **هنگامى كه**: عندما. **هنگام**: زمان.

◎ **فرود آمد**: هبط. **فرودگاه**: محل الهبوط، المطار.

◎ **آرام**: بهدوء، باستقرار. **آرامشى**: هدوء، استقرار. **آرامگاه**: مستقر، مثوى، مرقد.

◎ **شادى**: فرح. **شاد**: فرحان.

◎ **در پوست خود نمى گنجيد**: لم يستقر في جلده، لم يتسع له جلده (تعبير عن الفرح الشديد). **پوست**: جلد.

◎ **مى گنجيد**: يستوعب، يتسع. **گنجايش**: السعة، الاستيعاب.

◎ **پيروزى**: النصر. **پيروز شد**: انتصر.

◎ **او را برآن داشت**: دفعه، شجعه.

◎ **ادامه داد**: واصل. **ادامه دهد**: أن يواصل (ماضي التزامي).

◎ **صد**: مائة. **صدها**: مئات. **صدها بار**: مئات المرات.

◎ **باهوش**: ذكي. **هوش**: ذكاء. **بى هوش**: غبي.

◎ **سرگذشت**: قصة ماضي الإنسان أو الواقعة.

◎ **شيفتگى**: إعجاب، ولع. **شيفته**: معجب.

◎ **دنبال كرد = ادامه داد**: تابع، واصل.

◎ **ماشين**: ماكنة، آلة.

◎ **به نتيجه رسيد**: أثمر.

◎ **آماده شد**: تهيأ. **آماده**: مهيأ، مستعد. **آمادگى**: استعداد.

◎ **دعوت كرد**: دعا. **دعوت نهار**: دعوة لطعام الغداء.

◎ **تماشا كرد**: شاهد، تفرج. **تماشاگر = تماشاچى**: متفرج.

◎ **روشن شد**: اشتغلت (للآلة) أضيء (للمصباح).

◎ **مى تپيـد**: كان يخفق (ماضي استمراري). **تپيد**: نَبَضَ، خفق. **تپش**: خفقان (اسم مصدر).

◎ **این گونه بود که:** کان بهذه الصورة إذ... هکذا کان إذ ... **به اختیار در آمد:** أصبحت تحت تصرف.

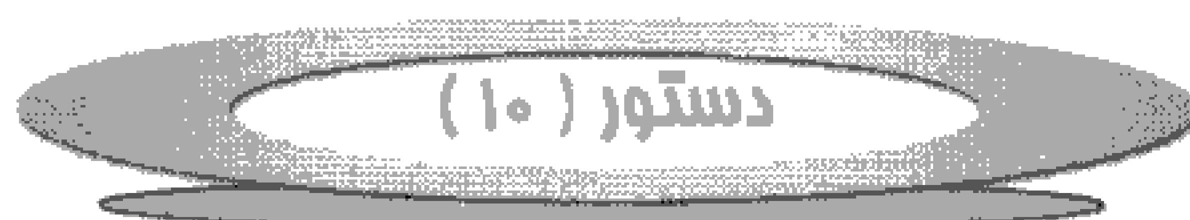
◎ **غول پیکر:** عملاق. **پیکر:** جسد، جسم.

◎ **اندک:** قلیل. **اندک اندک:** قلیلاً قلیلاً.

◎ **دستگاه:** جهاز. **دستگاه تلفن:** جهاز التلفون. **دستگاه دولتی:** الجهاز الحکومي.

◎ **راه یافتن:** التوصل. **راه یافت:** توصّلَ.

◎ **دوردست:** النائیة، البعیدة المنال.



حرف موصول (یا حرف ربط)

حرف موصول:

حرفی است که با جملهٔ صله، کلمهٔ پیش از خود را وصف کند، مثال:

استادی که این کتاب را نوشت جایزه گرفت.

این حرف معمولاً پس از موارد زیر می‌آید:

۱- اسم مختوم به (ی): مردی که می‌تواند این کار را کند قهرمان است.

۲- پس از (کس): آن کس که بر مردم ظلم کند نتیجهٔ ظلم را در این دنیا می‌بیند.

۳- پس از (این، آن): این که می گویی تکرار حرف قبلی است.

آن که اتّفاق افتاد قابل پیش بینی[1] بود.

۴- پس از ضمیر: شما که از این کار راضی نبودی.

۵- پس از اسم علم: سعید که سال گذشته به درس علاقه نداشت امسال شاگرد اوّل شده است.

۶- پس از قیود زمان: اکنون که آزاد شدیم باید قدر این آزادی را بدانیم.

حال که همهٔ دوستان جمع اند اشعاری از سعدی بخوانیم.

---

(۱) قابل للحدس والتوقع.

تمرین ۱ | **جمله های زیر را به عربی ترجمه کنید**

۱- انسان همواره[۲] آرزوی پرواز داشت.
۲- می‌خواست در آسمان پرواز کند.
۳- برای رسیدن به آرزویم کوشش بسیار کرده‌ام.
۴- عباس بن فرناس بالهایی برای پرواز ساخت.
۵- با آن بالها به پرواز درآمد.
۶- پس از مدّتی به زمین نشست.
۷- یک جوان آلمانی به فکر پرواز افتاد.
۸- این جوان در بالهای پرندگان دقّت بسیار کرد.
۹- چند سال به کار وآزمایش پرداخت.
۱۰- بر فراز تپّه‌ها رفت.
۱۱- بالهایی را که ساخته بود بر دوش بست.
۱۲- خود را در فضا رها کرد.
۱۳- از شادی در پوست خود نمی‌گنجید.
۱۴- این پیروزی او را بر آن داشت که کار خود را ادامه‌دهد.
۱۵- صدها بار برای مدّتی کوتاه در آسمان پروازکرد.
۱۶- کتابهایی دربارهٔ سرگذشت «اتو» خواند.
۱۷- «ویلبر» شیفتهٔ آزمایش های «اتو» شد.
۱۸- تصمیم گرفت کار او را دنبال کند.
۱۹- با کمک برادرش بالهایی برای پرواز ساخت.
۲۰- به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتاد.
۲۱- کوشش آنها بعد از سه سال به نتیجه رسید.
۲۲- دوستان خود را دعوت کردند تا پروازشان را تماشاکنند.
۲۳- هواپیما روشن شد.

---

(۲) دائماً.

۲۴- چراغ اتاق روشن شد.

۲۵- قلبش از هیجان می تپید.

۲۶- سر انجام هواپیما از زمین برخاست.

۲۷- به سلامت به زمین نشست.

۲۸- با سرافرازی از هواپیما خارج شد.

۲۹- آسمان به اختیار انسان درآمد.

۳۰- هواپیماهای غول پیکر انسانها را جابجا[1] می‌کنند.

تمرین ۲ — جمله های زیر را به فارسی ترجمه کنید

١- منذ الأزمنة القديمة كان الإنسان يريد أن يطير في السماء.

٢- قبل ما يقارب أحد عشر قرناً صنع عباس بن فرناس أجنحة للطيران.

٣- بدأ شاب ألماني يفكر بالطيران.

٤- أمعنَ النظر (دقق) في أجنحة الطيور كثيراً.

٥- صعدَ فوق هضبة.

٦- شدّ الأجنحة التي كان قد صنعها على كتفه.

٧- أطلق نفسه في الفضاء.

٨- هذا الانتصار دفعه لأن يواصل عمله.

٩- خلال مدة قصيرة جداً حلّق مئات المرات في السماء.

١٠- قرأت كتباً حول قصة الطيران.

١١- أعجبت بتجارب العلماء.

١٢- قرّرت أن أواصل أعمالي.

١٣- صنع أجنحة بمساعدة أخيه.

١٤- فكّر الإنسان في صناعة آلة الطيران.

١٥- مساعيه أثمرت بعد ثلاث سنين.

---

(١) تنقلهم من مكان إلى آخر.

١٦- دعوت الأصدقاء ليشاهدوا فيلماً حول الطيران.
١٧- شُغِّلت الطائرة.
١٨- أضيء المصباح.
١٩- كان قلبي يخفق من الهياج.
٢٠- وفي النهاية ارتفعت الطائرة.
٢١- جلست الطائرة على الأرض بسلام.
٢٢- خرج من الطائرة مرفوع الرأس.
٢٣- أصبحت السماء تحت تصرّف الإنسان.
٢٤- الطائرات العملاقة تنقل الناس الآن من بلد إلى بلد بسرعة فائقة.
٢٥- استطاع الإنسان أن يهبط على كرة القمر.
٢٦- يسعى العلماء للوصول إلى الكواكب الأخرى.
٢٧- أعجبت بقصة الطيران كثيراً.
٢٨- مساعي العلماء تثمر بعد جهد كبير.
٢٩- شغّلتُ السيارة وصَعَدتُ بها فوق هضبة.
٣٠- أمْعِن النظر في خلق الله.

تمرين ۳ | پرسش

۱ ـ انسان از چه زمان آرزو داشته است که در آسمان پرواز کند؟
۲ ـ نام دانشمند مسلمانی که توانست با بال در آسمان پرواز کند، چه بود؟
۳ ـ «اتو» در چه چیز دقّت‌کرد؟
۴ ـ «اتو» پس از بستن بالها چه کرد؟
۵ ـ «رایت» چه کتابهایی را خواند؟
۶ ـ «ویلبر» شیفتهٔ چه چیز شد؟ وچه تصمیمی‌گرفت؟
۷ ـ برادران «رایت» دوستان خود را برای چه دعوت کردند؟
۸ ـ هواپیماهای غول پیکر امروز چه می‌کنند؟

۹ ـ اوّلین انسانی که در کره ماه فرود آمد چه کسی بود؟

۱۰ـ دانشمندان برای راه یافتن به کجا کوشش می کنند؟

تمرین ۴ | **جمله های زیر را کامل کنید**

۱ ـ انسان از زمانهای .... آرزوی .... داشت.

۲ ـ .... در آسمان پرواز کند.

۳ ـ برای رسیدن به این آرزو .... کرده است.

۴ ـ عباس بن فرناس با بالهایی که ساخته بود به ....

۵ ـ «اتو» در بالهای پرندگان .... کرد.

۶ ـ روزی بر .... تپه‌ای رفت.

۷ ـ بالهایی که ساخته بود .... بسته.

۸ ـ خود را در فضا ....

۹ ـ از .... در پوست خود ....

۱۰ـ این پیروزی او را .... که کار خود را ادامه دهد.

۱۱ ـ «رایت» دربارهٔ .... «اتو» مطالعه کرد.

۱۲ ـ «رایت» .... آزمایش‌های اتو شد.

۱۳ ـ تصمیم گرفت کار او را ....

۱۴ـ با .... برادرش بالهایی برای پرواز ساخت.

۱۵ ـ چندی بعد به فکر ساختن .... برای .... افتادند.

۱۶ ـ کوششهای آنها بعد از سه سال ....

۱۷ ـ دوستان خود را دعوت کردند تا پرواز شان را ....

۱۸ ـ هواپیما .... وقلب دو برادر از هیجان ....

۱۹ ـ در میان .... دوستان .... بر زمین نشست.

۲۰ ـ «رایت» با .... از هواپیما خارج شد.

۲۱ ـ این گونه بود که آسمان در .... درآمد.

۲۲ ـ امروز هواپیماهای .... انسان را از این ســوی زمین به سوی .... آن می‌برند.

۲۳ ـ دانشـمندان دســتگاهی .... کــه انســان توانست با آن در .... فرودآید.

۲۴ ـ دانشمندان بازهم برای .... به فضاهــای دوردست و .... دیگر ....

۲۵ ـ از آن زمان .... بیش از .... می‌گذرد .

تمرین ۵	انشاء مختصری در بارهٔ داستان پرواز بنویسید

....

....

....

....

....

....

....

تمرین ۶	بیست جمله دارای حرف موصول بنویسید

....

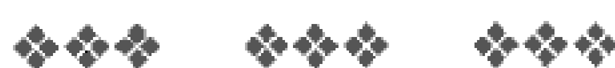
....

....

....

....

....



زبان فارسی

درس یازدهم

شیرین: استاد اجازه، من بین زبانهای شرقی زبان فارسی را انتخاب کردم، آیا این زبان برای من مفید است؟

استاد: سؤال خوبی است، از این که زبان فارسی را انتخاب کرده‌ای خوشحالم، حتماً قبل از انتخاب فکرکرده بودی، وحالا می‌خواهی اطّلاعات بیشتری در بارهٔ اهمّیت زبان فارسی به‌دست‌آوری.

شیرین: بله استاد، اطّلاعاتم در این زمینه محدود است، مایلم در مدّت تحصیل با انگیزهٔ بیشتری زبان فارسی را بیاموزم.

استاد: بسیار خوب، وجود انگیزه برای یاد گرفتن زبان مؤثّر است.

شیرین: البتّه برای یادگیری هر دانشی مهمّ است.

استاد: کاملاً درست است. در بارهٔ زبان فارسی اولاً باید بگویم که میان جهان عرب وایران در زمینه‌های فرهنگی واجتماعی وسیاسی روابط مستحکم ودیرینه‌ای وجود دارد، واین روابط ایجاب‌می‌کند که طرفین زبان همدیگر را بشناسند. یعنی باید ایرانیان زبان عربی وعربها زبان فارسی را بدانند. وایرانی عربی دان، وعرب فارسی دان می‌توانند نقش مهمّی در تقویت وتوسعه این روابط ایفاکنند.

شیرین: من که دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات هستم، آیا زبان فارسی برای تحصیلات من مفید است؟

استاد: البته، شما می‌دانید که قسمت مهمّی از میراث علمی وفرهنگی جهان اسلام در ادبیات یا تاریخ یا علوم اسلامی وفلسفه، بلکه در علوم پزشکی ومهندسی به زبان فارسی نوشته شده است. ویک پژوهشگر ادبیات وعلوم انسانی باید از این میراث اطّلاع داشته باشد.

شیرین: شنیده‌ام که خاورشناسان علاوه بر زبان عربی به زبان فارسی نیز اهمّیت می‌دهند، چرا؟

استاد: بله درست شنیده‌ای، چون خاورشناسان به تمام میراث جهان اسلام توجّه دارند، وهمان طور که گفتم قسمت مهمّی از این میراث به زبان فارسی نوشته‌شده‌است.

شیرین: من ترجمهٔ رباعیات خیّام را به زبان عربی خواندم واز آن لذّت بردم، آیا در زبان فارسی متون ادبی دیگری به این زیبایی وجود دارد؟

استاد: بله، زبان فارسی شاعران بزرگی مانند فردوسی وسنایی وعطّار وجلال الدین رومی وسعدی شیرازی وحافظ شیرازی دارد، که این شاعران شهرت جهانی دارند، واشعار آنها به بیشتر زبانها ترجمه شده است.

شیرین: من نام اغلب این شاعران را شنیده ام، آیا منظور از جلال الدین رومی همان مولوی است؟

استاد: بله، می‌دانی مکتب مولوی، یا مکتب مولانا، در جهان اسلام به طریقهٔ مولویّه شهرت دارد، ضمناً مهمترین مجموعهٔ اشعار مولوی به نام «مثنوی» معروف است، ویکی از مهمترین متون عرفانی جهان است.

شیرین: خیلی متشکّرم، واقعاً اهمّیت زبان فارسی را فهمیدم، واجازه بفرمائید یک سؤال دیگر بکنم.

استاد: بفرما هرچه می‌خواهی سؤال کن.

شیرین: بچّه ها نگران هستند که زبان فارسی مشکل باشد، ونتوانند آن را یادبگیرند.

استاد: جای نگرانی نیست، زبان فارسی برای عرب زبانها آسان وشیرین است. حروف آن همان حروف عربی است، ودرصد بالایی از کلمات وترکیبات آن عربی است، به عنوان مثال شما در کنار پمپ بنزین این عبارت را می‌بینید: «استعمال دخانیات اکیداً ممنوع است». ملاحظه می‌کنید تمام کلمات این جمله جز «است» عربی است. مطلب جالب دیگری به شما بگویم: کلمهٔ «کهرباء» که در زبان عربی به کاربرده می‌شود فارسی است، به جای آن در زبان فارسی کلمهٔ «برق» استفاده می‌شود که یک کلمهٔ عربی است.

شیرین: استاد متشکّرم هم انگیزه در ما ایجاد کردید، وهم ما را به یادگرفتن زبان فارسی امیدوار نمودید.



◎ **خوشحال:** مسرور، سعید. **از دیدنت خوشحالم:** أنا مسرور لرؤيتك. **خوش:** سالم، جيّد. **ناخوش:** مريض. **خوش طعم - خوش مزه:** لذيذ. **خوش آمدی:** مرحباً، أهلاً وسهلاً.

◎ **به دست آورد:** حَصَلَ على. **آنرا به زحمت بدست آوردم:** حصلت عليه بعد جهد.

◎ **انگیزه:** دافع. **به چه انگیزه ای؟:** بأيّ دافع؟

◎ **بیاموزم** : أن أتعلّم (مضارع التزامي) . **آموخت = یاد گرفت** : تعلَّمَ . **می آموزد** : يتعلّم. **آموختن = آموزش** : تعليم . **وزارت آموزش وپروش** : وزارة التعليم والتربية.

◎ **روابط مستحکم** : علاقات وثيقة.

◎ **ایجاب می کند** : يُوجب ، يُفرض .

◎ **عربي دان**: ضليع بالعربية . **زبان دان**: لغوي .

◎ **عرب**: عربي . وهي في الفارسية مفرد لا جمع .

◎ **ديرينه**: قديم . **دير**: متأخّر . **دير كرد**: تأخَّرَ .

◎ **همديگر = يک ديگر**: بعضهم مع البعض الآخر .

◎ **ميراث**: تراث . **ميراث فرهنگي**: التراث الثقافي .

◎ **پزشكي**: الطب . **پزشک**: طبيب . **دانشكدهٔ پزشكي**: كلية الطب .

◎ **خاورشناسان**: المستشرقون . **خاور = شرق**: الشرق . **خاوردور**: الشرق الأقصى . **خاورنزديک**: الشرق الأدنى . **خاورميانه**: الشرق الأوسط .

◎ **پژوهشگر**: باحث . **پژوهش**: بحث . **معاون پژوهشي**: مساعد شؤون البحث العلمي .

◎ **نگران**: قَلِق . **نگراني**: قَلَق . **نگران كننده**: مُقلِق . **نگرانيها**: أنواع القلق .

◎ **مشكل**: صعب ، صعوبة . **مشكلات اقتصادي**: المصاعب الاقتصادية . **مشكلات زندگي**: مشاكل الحياة .

◎ **ياد گرفت = آموخت**: تعلَّم . **يادگيري**: التعلُّم . **ياد**: ذكر . **به ياد خدا باشيد** : كونوا في ذكر الله ، أذكروا الله . **يادم آمد**: تذكّرتُ . **يادم رفت**: نسيتُ .

◎ **درصد**: نسبة مئوية . **درصد بالايي**: نسبة مئوية مرتفعة .

◎ **پمپ بنزين** : محطّة وقود (محروقات) .

◎ **اميدوار**: مؤمِّل . **اميد**: أمل . **نا اميد**: يائس . **اميدوارم**: آمُلُ .

تمرين ۱ | پرسش

۱ – آيا وجود انگيزه براى ياد گرفتن زبان مؤثّر است؟

۲ – چرا زبان فارسى را انتخاب كرده اى؟

۳ – آيا زبان فارسى براى دانشجوى عرب در رشته علوم انسانى مفيد است؟

۴ – چرا خاورشناسان به زبان فارسی اهمّیت می‌دهند؟

۵ – مشهورترین ادبای زبان فارسی کدامند؟

۶ – جلال الدین رومی کیست؟

۷ – آیا آموختن زبان فارسی برای یک دانشجوی عرب زبان مشکل است؟

۸ – در گفت وگوی این درس چند کلمهٔ عربی وجود دارد؟

۹ – کدام ادیب سوری کتابهای «گلستان» و«بوستان» سعدی را به زبان عربی ترجمه کرده است؟

۱۰ – لغات عربی در این بیت از اشعار فرّخی (از شعرای قرن چهارم) کدامند؟:

شرف وقِیمت وقَدْر تو به فضل وهنر است

نه به دیدار وبه دینار وبه سود وبه زیان[1]

تمرین ۲ | این جمله ها را تکرار کنید، ومعادل عربی آنها را ذکر نمائید

۱ – البته انگیزه برای یادگیری هر دانشی مهمّ است.

۲ – کاملاً درست است.

۳ – روابط ایران وعرب ایجاب می‌کند که طرفین زبان همدیگر را بشناسند.

۴ – زبان دانان نقش مهمّی در تقویت وتوسعهٔ روابط بین کشورها ایفا می‌کنند.

۵ – شما می‌دانید که قسمت مهمّی از میراث فرهنگ اسلام به زبان فارسی تدوین‌شده‌است ؟.

۶ – بله درست شنیده‌ای.

---

(۱) شرفك وقيمتك وقدرك بالفضل والفن
لا بالرؤية (بالمظهر) وبالدينار وبالربح وبالخسارة

۷ - ضمناً، مهمترین مجموعهٔ اشعار مولوی به نام «مثنوی» معروف است.

۸ - واقعاً اهمّیت زبان فارسی را فهمیدم.

۹ - اجازه بفرمائید یک سؤال دیگر بکنم.

۱۰ - هرچه می‌خواهی سؤال کن.

۱۱ - بچّه ها نگران هستند.

۱۲ - جای نگرانی نیست.

۱۳ - ملاحظه می‌کنید در صد بالایی از کلمات وترکیبات زبان فارسی عربی است.

۱۴ - هم انگیزه در ما ایجاد کردید، وهم ما را تشویق‌نمودید.

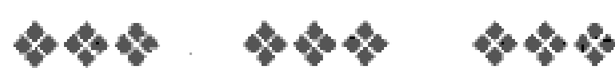
۱۵ - حروف زبان فارسی همان حروف زبان عربی است.

تمرین ۳ | **این گفت وگو را با دوستت تمرین کن**

....

....

....



ح

شهر و ده

درس دوازدهم

سعید: آقا مجید بنظرت زندگی در شهر بهتر است یا در ده؟

مجید: سعید جان، مگر شک داری که شهر بهتر است؟

سعید: شک ندارم که شهر امتیازاتی دارد، ولی ده هم برای خود امتیازاتی دارد.

مجید: در شهر همه چیز هست: دانشگاه، مراکز دولتی، بیمارستانهای مجهّز، پزشکان متخصّص، فروشگاههای بزرگ، اینها در ده نیست.

سعید: ولی در ده چیزهایی هست که در شهر نیست.

مجید: مثل چه چیز؟

سعید: آرامش، هوای خوب، گوشت تازه، میوهٔ تازه، طبیعت زیبا، نه ترافیک، ونه آلودگی هوا، ونه سر وصدا.. زندگی ساده وآرام، وبدون دردسر.

مجید: درست است، اینها هست، ولی کافی نیست، هر دهاتی نیاز به شهر دارد.

سعید: وهر شهری هم نیاز به ده دارد. اغلب مواد غذایی از گوشت گرفته تا میوه ولبنیات از ده تأمین می‌شود.

مجید: ولی به هر حال شهر جای کار است.

سعید: اما ده جای زندگی است.

مجید: چه خوب بود اگر می‌توانستم در شهر کار کنم ودر ده زندگی کنم.

سعید: این کار ممکن است به شرط این که وسایل نقلیّهٔ منظّمی بین شهر وده وجود داشته باشد. البتّه باید فرصتهای اشتغال هم در ده ایجاد شود، تا ده جای کار وزندگی شود.

مجید: چه اشتغالی؟! کار روستائیان فقط کشاورزی است، وزمین هم محدود است.

سعید: چنین نیست. اصلاح زمینهای بایر می‌تواند اشتغال زیادی به وجود آورد. ضمناً ده ظرفیّت ایجاد کارگاههای مربوط به محصولات کشاورزی را دارد، همچنین می‌شود صنایع دستی مانند قالی‌بافی وگلیم‌بافی وسفال‌سازی را میان اهالی ده گسترش داد.

مجید: شنیده‌ام در بعضی از کشورهای دوست مانند سوریه دهِ نمونه ساخته‌اند که ساکنان آن کمتر به شهر احتیاج دارند.

سعید: بله من از نزدیک یک ده نمونه سوری را مشاهده کردم واز این که دیدم آن ده تا حدودی خودکفاست بسیار لذّت بردم.

مجید: امیدارم بین کشورهای اسلامی یک همکاری جدّی برای آبادکردن دهات، وجلوگیری از مهاجرت به شهرها صورت بگیرد.

سعید: من هم امیدوارم.



◎ **مگر شک داری؟**: ألك شك! أتشك! (للتعجب). **مگر چه شده**: ما الذي حصل!. **مگر به شما خبر ندادم**: ألم أخبركَ!

◎ **دل ده هم برای خود امتیازات دارد** : لكن القرية أيضاً تمتلك لنفسها امتيازات.

◎ **فروشگاه**: محل بيع. **فروش**: بيع. **خرید وفروش**: البيع والشراء. **خرید وفروش ساختمان**: معاملات الأبنية.

◎ **مثل چه چیز ؟** : مثل أي شيء ؟ .

◎ **آرامش:** هدوء. **آرام:** هادئ. **آرام باش:** اهدأ. **آرامگاه:** مرقد. **اُقیانوس آرام:** المحیط الهادئ.

◎ **آلودگی:** تلوّث. **آلوده:** ملوّث. **غُبار آلود:** مُغْبَرّ.

◎ **سروصدا:** ضجیج.

◎ **دردسر:** وجع الرأس، مشاکل.

◎ **از گوشت گرفته تا...:** ابتداءً من اللحم إلی...

◎ **وسایل نقلیّه** : وسائط النقل .

◎ **ظرفیّت دارد** : لها السعة الکافیة ، تستوعب .

◎ **محصولات کشاورزی** : المحاصیل الزراعیة .

◎ **روستائیان:** قرویون. **روستا:** قریة.

◎ **قالی بافی:** حیاکة السجاد. **گلیم بافی:** حیاکة البُسُط. **بافت:** حاكَ. **بافنده:** حائك. **بافندگی:** حیاکة.

◎ **سُفال سازی** : صناعة الفَخّار .

◎ **گسترش** : نشر ، توسعة . **گُسترده** : واسع .

◎ **دهِ نمونه** : القریة النموذجیة .

◎ **کمتر به شهر احتیاج دارد** : قلّما یحتاجون إلی المدینة .

◎ **از نزدیک** : عن قرب ، عن کثب .

◎ **خودکفا:** مکتف ذاتیاً. **خودکفایی:** الاکتفاء الذاتي.

◎ **آباد کرد:** أحیا (للأرض).

◎ **لذّت بووم** : تعبیر عن السرور البالغ .

◎ **جلوگیری:** الحؤول دون.

◎ **صورت گرفت** : تمّ ، أُنجز ، أُتُخِذَ .

تمرین ۱ | **پرسش**

۱- چه امتیازاتی در شهر وجود دارد؟

۲- چه امتیازاتی در ده وجود دارد؟

۳- در چه شرایطی دِه می‌تواند جای کار وزندگی شود؟

۴- چگونه می‌توان فرصتهای اشتغال را در ده گسترش داد؟
۵- نزدیکترین ده به شهر شما کدام است؟
۶- محصولات کشاورزی این ده چیست؟
۷- فاصله آن ده با شهر چند کیلو متر است؟
۸- چه خدمات آموزشی وبهداشتی در آن ده وجود دارد؟
۹- ده نمونه چه خصوصیّاتی دارد؟
۱۰- زیباترین دهی را که دیدی کدام است؟ آنرا به اختصار توصیف کن.

تمرین ۲ | **این جمله ها را تکرار کنید، ومعادل عربی آنها را ذکر نمائید**

۱- آقا مجید بنظرت زندگی در شهر بهتر است یا در ده؟
۲- سعید جان، مگر شک داری که شهر بهتر است؟
۳- ولی در شهر چیزهایی هست که در ده نیست.
۴- مثل چه چیز؟
۵- زندگی در ده آرام است وبدون دردسر.
۶- درست، اینها هست، ولی کافی نیست.
۷- اغلب مواد غذائی از ده تأمین‌می‌شود.
۸- ولی بهر حال شهر جای کار است.
۹- چه خوب بود اگر می‌توانستم در شهر کار کنم ودر ده زندگی‌کنم.
۱۰- این کار ممکن است، به شرط این که وسایل نقلیّه منظّمی بین شهر وده وجود داشته‌باشد.
۱۱- چنین نیست؟
۱۲- ضمناً، ده ظرفیّت ایجاد کارگاههای مختلفی را دارد.
۱۳- ساکنان ده نمونه کمتر به شهر احتیاج دارند.
۱۴- از این که دیدم آن ده تا حدودی خود کفاست لذّت‌بردم.
۱۵- امیدوارم یک همکاری جدّی برای جلوگیری از مهاجرت به شهرها صورت‌بگیرد.

تمرین ۳ | **این گفت وگو را با دوستت تمرین کن**

جشن عروسی

حمید: الو، سلام جواد، خودت هستی؟

جواد: سلام حمید، بله خودم هستم.

حمید: تو کی برگشتی؟

جواد: امروز صبح برگشتم. حالت خوب است؟

حمید: خوب، به موقع آمدی.

جواد: مگر چه خبر است؟

حمید: فردا شب عروسی برادرم ناصر است.

جواد: جدّی می‌گوئی؟

حمید: بله، پریشب مراسم عقد بود، فردا شب جشن عروسی است.

جواد: عقد کجا بود، جشن عروسی کجا هست؟

حمید: عقد در خانه پدر عروس بود، وجشن عروسی در باشگاه است.

جواد: راستی، یادم رفت بپرسم عروس کیست؟

حمید: عروس مریم است.

جواد: دختر خاله تان؟

حمید: بله، سر انجام پدر ومادرش موافقت کردند.

جواد: چه طور موافقت کردند؟ آنها که می‌گفتند ناصر مال ومنال ندارد.

حمید: بهر حال قانعشان کردیم. به آنها گفتیم ناصر پسر بـا همّـت وبا تلاشی است، ومی‌تواند برای مریم زندگی خوبی فراهم کند.

جواد: حالا ناصر چرا عجله داشت، بهتر نبود صبر کند تا دانشگاهش را تمام کند، مدّتی مشغول کار شود، پولی جمع کند، بعد ازدواج کند.

حمید: ناصر معتقد است که جوان تا می‌تواند باید زود ازدواج کند، می‌گوید ازدواج آرامش وتعادل وعفّت در زندگی انسان به وجود می‌آورد.

جواد: درست است، ولی شرایط زندگی سخت است.

حمید: به نظرم اگر سخت نگیریم، خیلی هم سخت نیست، اگر ساده زندگی کنیم، وبه آنچه داریم قانع شویم، مشکلات زندگی به آسانی حل می‌شود.

جواد: ظاهراً تو هم به هوس افتادی؟

حمید: این آرزوی هر جوان است که ازدواج کند، وخانواده‌ای تشکیل‌دهد.

جواد: پس به پدرت خبر می‌دهم که به فکر شما هم باشد.

حمید: لازم نیست، او به فکر من هست، وصحبتهایی هم شده است.

جواد: انشاء الله مبارک است. لابد فردا به دانشگاه نمی‌آیی؟

حمید: خیر، کارم زیاد است، باید مقدّمات جشن را ترتیب‌دهیم.

جواد: جشن از ساعت چند شروع می‌شود؟

حمید: از ساعت هشت شب، حتماً سر ساعت هشت به باشگاه بیایید.

جواد: حتماً، قبل از هشت می‌آیم، تا به شما کمک‌کنم.

حمید: خیلی متشکرم، حضورت برای ما کافی است، پس به امیددیدار، خدا حافظ.

جواد: خدا نگهدار.

ملاحظات

◎ **به موقع**: في الوقت المناسب.
◎ **مگر چه خبر است**: ما الخبر! (للتعجب).
◎ **جشن**: حفل. **جشن عروسی**: حفل زواج.
◎ **باشگاه**: نادي. **باشگاه معلمان**: نادي المعلمين. **باشگاه افسران**: نادي الضباط.
◎ **راستی**: صدقاً. تقع في أول الكلام للاستخبار.
◎ **سرانجام**: في النهاية، في الخاتمة.
◎ **مال ومنال**: ثروة. (كلمتان عربيتان).
◎ **تلاش**: سعي. **تلاش كرد**: سَعَى.
◎ **فراهم كرد**: وفّر، هيّأ.
◎ **تا می‌تواند**: قَدَر ما يستطيع.
◎ **شرايط**: ظروف. **شرايط سخت**: ظروف صعبة. **شرايط فراهم است**: الظروف مهيّأة.
◎ **سخت**: صعب. **سخت گرفت**: تصعّب. أخذ الأمر على الصعوبة.
◎ **سخت نگير**: لا تتصعّب.
◎ **آسان**: سهل. **به آسانی**: بسهولة.
◎ **به هَوَس افتاد**: اشتهى، مالَ إلى الشيء.
◎ **صُحبت**: كلام. **صحبت شد**: دار كلام.

تمرين ١   پرسش

١- مراسم عقد كجا انجام می‌شود؟
٢- مراسم عروسی كجا صورت می‌گيرد؟
٣- چرا ناصر برای ازدواج عجله داشت؟
۴- چگونه می‌توانيم ساده زندگی‌كنيم؟
۵- كدام آيه قرآنی دعوت به ازدواج‌می‌كند؟
۶- مراسم ازدواج در كشورتان ساده است يا پرخرج؟
٧- خصوصيات همسر مناسب چيست؟

۸- در ایران عقد ازدواج در دفتر ازدواج وابسته به وزارت دادگستری ثبت می‌شود، در کشور شما چگونه است؟

۹- خانوادهٔ سالم اساس یک جامعهٔ سالم است. به نظر شما شرط اساسی سلامتی خانواده چیست؟ احترام متقابل، یا تفاهم، یا ساده زیستن، یا امکانات مادّی، یا ایمان دینی است؟

۱۰- حدّ اقل امکانات یک جوان برای ازدواج چیست؟

تمرین ۲ | **جمله های ذیل را تکرار کنید، ومعادل عربی آن را ذکر نمائید**

۱- سلام جواد، خودت هستی؟ به موقع برگشتی؟

۲- جدّی می‌گوئی؟

۳- راستی، یادم رفت بپرسم مراسم کجا است؟

۴- سر انجام موافقت کرد.

۵- ناصر مال ومنال ندارد.

۶- بهر حال قانعشان کردیم.

۷- چرا عجله داشت؟ حالا چرا عجله داری؟

۸- بهتر نبود صبر کند؟ بهتر نبود کمی تأمّل‌کنی؟

۹- او معتقد است تا می‌تواند باید زود ازدواج کند. تا می‌توانی تحمّل‌کن.

۱۰- ولی شرایط زندگی سخت است.

۱۱- به نظرم اگر سخت نگیریم خیلی هم سخت نیست.

۱۲- ظاهراً تو هم به هوس افتادی!

۱۳- من به فکر شما هستم. او به فکر من هست.

۱۴- صحبتهایی هم شده‌است.

۱۵- حضورت برای ما کافی‌است.

تمرین ۳ | **گفت وگوی این درس را با دوستت تمرین کن**



غذاهای ایرانی

علی: کجا می‌روی «سامی» امروز با ما بمان؟

سامی: برای چی؟ برای ناهار؟

علی: بله امروز یک غذای خوب ایرانی داریم.

سامی: خیلی خوب، ولی کی ناهار می‌خوریم؟

علی: ساعت دو.

سامی: نه دیر می‌شود ، کار دارم.

علی: خیلی خوب سعی می کنیم ساعت یک ناهار حاضرباشد.

سامی: کس دیگری هم دعوت‌کردی؟

علی: بله، چند همکلاس سوری را دعوت‌کردیم.

سامی: به چه مناسبتی؟

علی: هیچ، بدون مناسبت، دوستان سوری بارها ما را دعوت‌کردند، تصمیم گرفتم امروز آنها را دعوت‌کنیم.

سامی: غذا را چطور تهیه‌کردید.

علی: با همکاری بچه‌های ایرانی.

سامی: پس آشپزی هم بلدید.

علی: تا حدودی، البته دستپخت ما به دستپخت خانمها نمی‌رسد.

سامی: نکند غذای بد مزه به ما بدهید ! .

علی: نه قول می‌دهم از غذایمان خوشت بیاید.

سامی: غذاهای ایرانی با غذاهای سوری ولبنانی تفاوت دارد ؟ .

علی: شباهت زیادی دارد، همهٔ ایرانیها غذاهای سوریه را

می‌پسندند، واحتمالاً همهٔ سوریها به غذای ایرانی تمایل‌دارند.

سامی: ظاهراً مردم جهان اسلام سلیقهٔ مشترکی در غذا دارند.

علی: بله همین‌طور است، این سلیقهٔ مشترک نه فقط در غذا، بلکه تا حدود زیادی در کلیّهٔ مظاهر زندگی مشهود است. واین یکی از نشانه‌های وحدت تمدّن جهان اسلام است.

سامی: مشهورترین غذاهای ایرانی کدام است؟

علی: غذاهای مشهور ایران: چلو کباب، وجوجه کباب، وآبگوشت، وانواع چلوخورشت است.

سامی: ما در سوریه ولبنان کباب داریم، این همان کباب ایرانی است؟

علی: بله همان کباب، ولی همراه با برنج «چلو کباب» می‌شود. واگر آن کباب را از گوشت مرغ تهیّه کنند، آن را «جوجه کباب» می‌نامند.

سامی: آبگوشت چیست؟

علی: آبگوشت یک غذای مردمی‌است، آب وگوشت ونخود ولوبیا وسیب زمینی وادویه را با هم مخلوط می‌کنند، ومی‌پزند.

سامی: ما هم در سوریه انواع خورشت داریم که شبیه خورشتهای ترکیه است.

علی: در ایران هم تقریباً همان نوع خورشتها هست. خورشت بادنجان، خورشت کدو، خورشت سبزی که آن را «قورمه سبزی» هم می‌نامند، وانواع خورشتهای دیگر، که غالباً با برنج خورده‌می‌شود.

سامی: شما بیش از ما از برنج استفاده می‌کنید.

علی: بله، غذای عمده مردم ایران برنج است.

سامی: خوب آقا ساعت یک شد، به ما غذا می‌دهی؟

علی: بله، همین حالا، تو غذایت را بخور وقبل از آمدن میهمانان برو.

سامی: دست شما درد نکند، همان‌طور که گفتم کار دارم وباید زود بروم.

ملاحظات

◎ **پس آشپزی هم بلدید:** إذن تعرفون الطبخ أيضاً!

◎ **دستپخت:** ما يطبخه الفرد.

◎ **نكند غذای بدمزه به ما بدهید:** تعبير للتحذير من تقديم طعام غير لذيذ له.
نكند دیر بیایی: تعبير للتحذير من مجيء المخاطب متأخراً.

◎ **قول می‌دهم:** أعِدُ. **به قول خود عمل نکرد:** لم يفِ بقوله، لم ينجز وعده.

◎ **می‌پسندند:** يرغبون في، يحبّون، يحبّذون، يختارون. **من این کتاب را پسندیدم:** أنا اخترت هذا الكتاب (مع رغبة فيه).

◎ **تمدّن** : حضارة.

◎ **برنج** : رُز . **چلو** : رز مطبوخ.

◎ **گوشت** : لحم. **گوشت گوسفند:** لحم غنم. **گوشت مرغ** : لحم دجاج.

◎ **مردم** : ناس، شعب. **مردمی** : شعبي . **مردمک چشم** : إنسان العين، البؤبؤ.

◎ **نخود** : حمّص. **سیب زمینی** : بطاطا.

◎ **خورشت** : مرق.

◎ **کدو** : قرع.

◎ **سبزی** : خضروات.

◎ **عمده** : الأصل.

◎ **نشانه:** علامة. **نشانه‌های موفقیّت:** علامات النجاح.

◎ **دست شما درد نکند:** سَلِمَتْ يداك. **درد:** ألم.

تمرین ۱ | **پرسش**

۱- چگونه علی ودوستانش غذا را تهیّه‌کردند؟

۲- دستپخت آقایان بهتر است یا دستپخت خانمها؟

۳- آیا غذاهای ایرانی با غذاهای کشورهای عربی تفاوت دارد؟

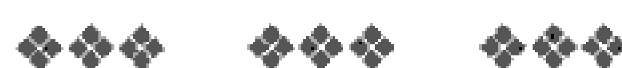
۴- سلیقه های مشترک مردم جهان اسلام نشانهٔ چیست؟

۵- مشهورترین غذاهای ایرانی کدام است؟
۶- «چلو کباب» از چه مواد غذایی ساخته‌می‌شود؟
۷- «آبگوشت» از چه تهیّه‌می‌شود؟
۸- انواع خورشتهای ایرانی وعربی چیست؟
۹- سوریها بیشتر از برنج استفاده می‌کنند یا از نان؟
۱۰- چرا سامی زودتر غذایش را خورد؟

تمرین ۲ | **جمله های ذیل را تکرار کنید، ومعادل عربی آنها را ذکر نمائید**

۱- کجا می‌روی، با ما بمان.
۲- دیر می‌شود کار دارم.
۳- سعی می‌کنم ساعت یک ناهار حاضر باشد.
۴- به چه مناسبتی؟
۵- هیچ، بدون مناسبت.
۶- پس آشپزی هم بلدید!
۷- نکند غذا بدمزه باشد.
۸- قول می‌دهم از غذایمان خوشت بیاید.
۹- همه ایرانیها غذای سوری را می‌پسندند.
۱۰- بله، همین‌طور است.
۱۱- سلیقهٔ مشترک تا حدود زیادی در کلیّهٔ مظاهر زندگی مشهود است.
۱۲- در ایران هم تقریباً همان نوع خورشتها هست.
۱۳- بله، همین حالا.
۱۴- دست شما درد نکند.
۱۵- همان‌طور که گفتم کار دارم.

تمرین ۳ | **گفت وگوی این درس را با دوستت تمرین کن**



مطالعه‌ی کتاب

جمیله: سلام زهرا، حالت چطور است؟

زهرا: سلام جمیله خوبم، تو چطوری؟

جمیله: بد نیستم، کم پیدایی!!

زهرا: بیشتر اوقات در کتابخانهٔ دانشکده هستم.

جمیله: استاد تکلیف داده است ؟

زهرا: خیر، خودم مایلم مقاله‌ای بنویسم.

جمیله: در چه موضوعی ؟

زهرا: در بارهٔ متنبّی.

جمیله: چرا این شاعر را انتخاب کردی؟

زهرا: من عاشق شعر متنبّی هستم، مایلم اطّلاعات بیشتری در بارهٔ این شاعر داشته باشم.

جمیله: این شاعر با ایران هم ارتباط دارد؟

زهرا: بله، متنبّی دوران آخر عمرش را در ایران گذرانده است، وبهترین اشعار خود را در ایران سروده است.

جمیله: در چه دورانی به ایران آمده است؟

زهرا: در دوران حکومت آل بویه، نخست مهمان ابن العمید، وسپس مدّتی در شیراز نزد عضد الدوله بوده است.

جمیله: مایلی به بوفهٔ دانشگاه برویم ویک فنجان چای بخوریم؟

زهرا: باشد، ولی باید زودتر به کتابخانه بروم.

جمیله: از مطالعهٔ زیاد خسته نمی‌شوی؟

زهرا: نه، به هیچ وجه، هرچه بیشتر مطالعه می‌کنم، علاقه‌ام به کتاب زیادتر می‌شود.

جمیله: کاش من هم مثل تو بودم، من زود خسته می‌شوم.

زهرا: مطالعه انگیزه می‌خواهد، باید اولا این انگیزه را ایجاد کنی، سپس کتاب بخوانی، به عنوان مثال من شیفتهٔ متنبّی شدم، واین باعث شد هر کتابی که دربارهٔ متنبی باشد آنرا با علاقهٔ شدید مطالعه کنم.

جمیله: هر کتابی که دربارهٔ متنبی است می‌خوانی ؟!

زهرا: البته، نه، کتابی انتخاب می‌کنم که در این زمینه مفید باشد.

جمیله: خصوصیّات یک کتاب مفید چیست؟

زهرا: یکی از مهمترین خصوصیّات یک کتاب مفید این است که نویسنده اش متخصّص باشد، وبرای تألیف کتاب زحمت کشیده، واز منابع اصیل استفاده کرده باشد، ودارای تحلیل وتحقیق باشد.

جمیله: چه جالب! تمام خصوصیّات را در یک سطر خلاصه‌کردی. اجازه بده این را در دفتر یادداشتم بنویسم.

زهرا: همراهم به کتابخانه می‌آیی؟

جمیله: باشد، ولی کتاب خاصّی در نظر ندارم.

زهرا: حالا با من بیا، حدّ اقل یک کتاب داستان بخوان.

جمیله: چه داستانی؟

زهرا: هر داستانی، اما بهتر است از یک داستان نویس برجسته‌ای باشد.

جمیله: خواندن داستان هم مفید است؟

زهرا: البته، داستان خوب می‌تواند قدرت تفکّر وقدرت نویسندگی را در انسان تقویت کند.

جمیله: می‌توانم الآن کتاب بگیرم؟

زهرا: بله، با کارت دانشجویی می‌توانی در کتابخانه مطالعه کنی، واگر خواستی کتاب را به امانت بگیری باید اولا عضو کتابخانه شوی!

جمیله: چطور می‌توانم عضو باشم.

زهرا: کاری ندارد، دو قطعه عکس ویک درخواست به مسؤول کتابخانه بده، روز بعد کارتت حاضر خواهدبود.

جمیله: از راهنمایی‌ات بسیار متشکّرم.

زهرا: خواهش می‌کنم، انشاء الله موفّق باشی. وهمیشه با هم به کتابخانه بیاییم.



◎ **کم پیدایی!**: قليلاً ما تُرى!

◎ **تکلیف**: وظيفة. **تکالیف درس**: الوظائف الدراسية.

◎ **اطّلاعات بیشتر** : معلومات أكثر .

◎ **گذراند** : أمضى .

◎ **دوران**: عصر، فترة. **دوران بنی امیه**: العصر الأموي.

◎ **سرود**: أنشد، نشيد (فعل واسم). **می‌سراید**: يُنشد .

◎ **علاقه** : رغبة ، حُبّ .

◎ **علاقه مند** : راغب ، مُحبّ .

◎ **شیفته**: مُعجَب. **شیفتگی**: إعجاب.

◎ **زحمت کشید** : تَعِبَ ، تحمَّلَ . **ببخشید خیلی زحمت دادیم** : عفواً أتعبناكم (في المجاملات).

◎ **منابع**: مصادر. **منابع کتاب**: مصادر الكتاب.

◎ **دفتر یادداشت**: دفتر مذكرات. **یادداشت کرد**: سَجَّلَ.

◎ **برجسته**: بارز، معروف.

◎ **خُلاصه کرد** : لخّص. **خلاصهٔ مطلب** : ملخّص الموضوع.

◎ **کارت دانشجوئی** : بطاقة الطالب .

◎ کادری ندارد : لیس فیه عمل ، ببساطة، بسهولة (للتهوین من الأمر).

تمرین ۱ — پرسش

۲- زهرا در چه موضوعی مقاله می‌نویسد؟
۲- متنبّی کیست؟
۳- در چه دورانی متنبّی به ایران آمد؟
۴- شرط دوام مطالعه چیست؟
۵- خصوصیّات یک کتاب مفید چیست؟
۶- خواندن داستان چه سودی دارد؟
۷- چگونه می‌توانیم عضو کتابخانه شویم؟
۸- کتابخانهٔ دانشکدهٔ ادبیات چند جلد کتاب دارد؟
۹- آیا در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه عضو هستی؟
۱۰- از نمایشگاه بین المللی کتاب می‌خری؟ چه نوع کتابی انتخاب می‌کنی؟

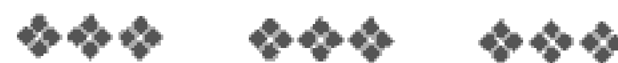
تمرین ۲ — جمله های ذیل را تکرار کنید، ومعادل عربی آنها را ذکر نمائید

۱- بد نیستم، کم پیدایی!
۲- در چه موضوعی؟
۳- مایلم اطّلاعات بیشتری داشته باشم.
۴- متنبّی دوران آخر عمرش را در ایران گذرانده است.
۵- نخست مهمان ابن العمید بوده است.
۶- مایلی به بوفهٔ دانشگاه برویم؟
۷- باشد، ولی باید زودتر بروم.
۸- کاش من هم مثل تو بودم.
۹- من شیفتهٔ متنبّی شدم.
۱۰- این باعث شد که شعر متنبّی را مطالعه کنم.

۱۱- چه جالب!
۱۲- اجازه بده این را در دفترچه یادداشتم بنویسم.
۱۳- باشد ولی کتاب خاصّـی در نظر ندارم.
۱۴- داستان خوب قدرت تفکّر وقدرت نویسندگی را تقویت می‌کند.
۱۵- کاری ندارد، دو قطعه عکس ویک درخواست بده.

تمرین ۳ | **گفت وگوی این درس را با دوستت تمرین کن**

....
....
....
....
....
....



ح

فهرست

درس نهم

درس دهم

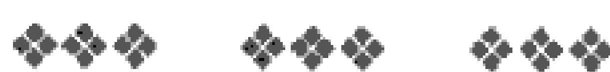
درس یازدهم

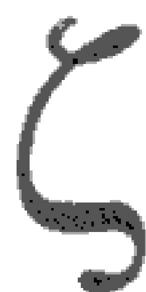
درس دوازدهم

درس سیزدهم

درس چهاردهم

درس پانزدهم







المستشارية الثقافية

للجمهورية الإسلامية الإيرانية في دمشق